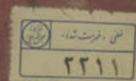




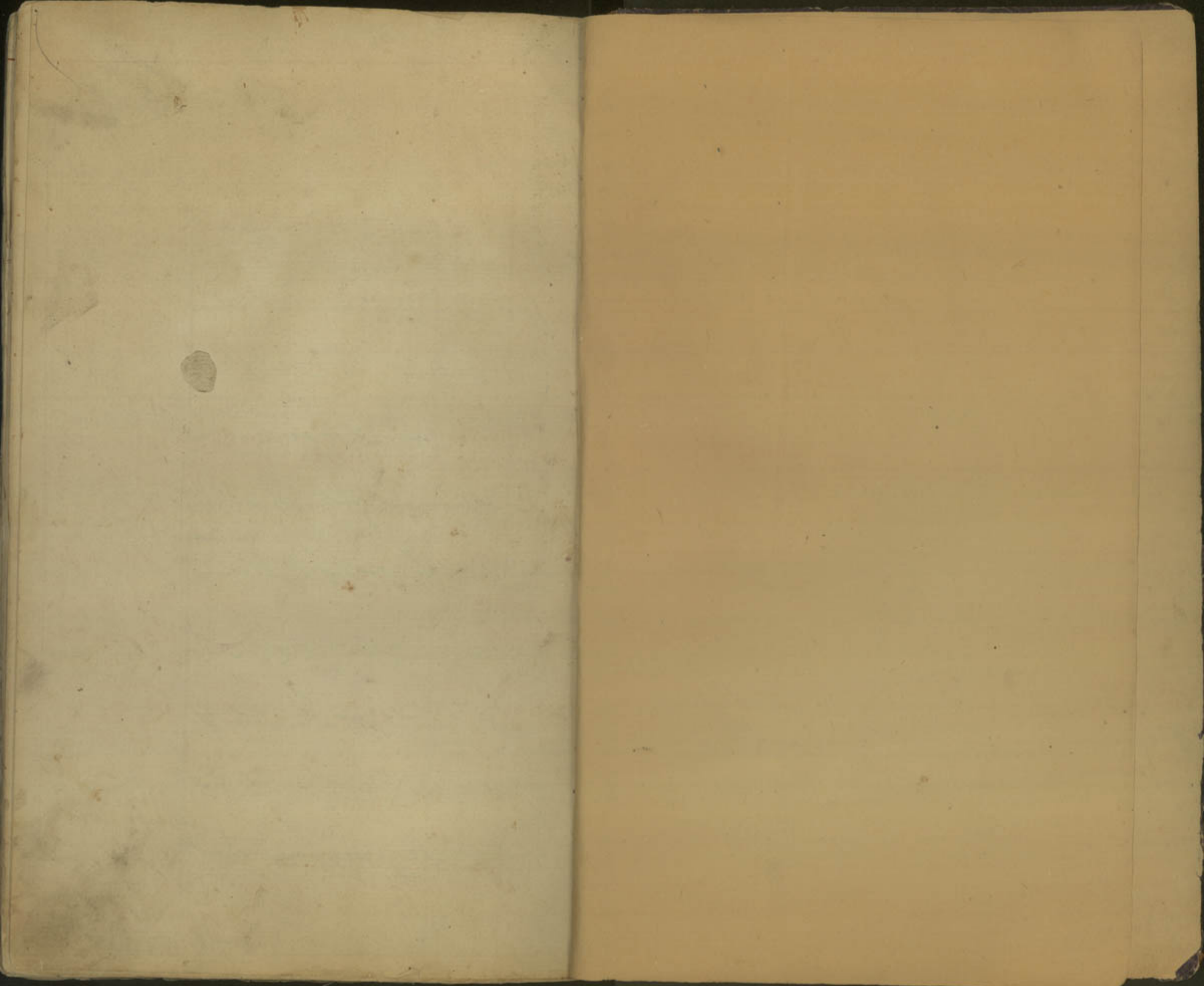

Tak rasm 088


۲۲۱۱









هذا الکتاب شرف ... [illegible]

دیباچه کمترین غلام ... استادان میرزا ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سرود درود نامعدود و سپاس فزون از دایره قیاس سزاوار
بزم بهشت آیین و مجمع رنگین پادشاهیست که بیک امر و حرفی چندین
مجلس در طبقات ارضی و سماوی ساخته و از غنون هیاکل جسمانی را
عناصر اربعه متضاده بحکم ترکیب و صاحب حرکات امادی فراز و
نشیب گردیده چون محافل چنین و مجالس تزیین با عرصه ظهور بود
فرمود تا ساحت کره خاک در جوف افلاک از زمزمه روحانی چندانی

بر خود بالیده که صور اقالیم سبعه چون جدول القادیم اهل تنجیم باهنگ اوتار
دستین بر صفحه اشکال ظاهر و هویدا گردیده نوعی که ناظران بنشاط خیال را
خشونت جبال ملایم و سیاران بادیه فکرت را توسن توهم بی توهم
سالم بمنزل مقصود رسیده و چنبر دوایر سبعه سپهر برین کواکب
سیاره و ثوابت بی شمار مرصع ساخته دف شنج منجلی مهر و ماه در ساخته و
سپید قدرت ربانی با اصول روانی نواخته تا پرکیان طبقات سماوا
ازان ذوقی و رقاصان عرصه غبرا ازان شوقی تازه گردید ذرات کاینات
در دو گاه لیل و نهار و بسه گاه اسمار اطهار و چهار گاه فصول عمرها و
خصوصا شش بهار و پنجگاه عبادت صانع غفار بر سبک اعمال [illegible] حشمند
و هر کدام را بر صبح از باده خورشید بکام رسیده که مستانه حلقه [illegible]

نغمهٔ عراق در هوای فضای روح افزای توحید و تحمیدش پای کوبان
دکف زنان می باشند کارساز بنده نوازی که از هر صوت مجرد عمل
صحت و مرض همه در دار الشفا علمش ظاهر است صنعی که تصانیف اصناف
امم و افراد دفاتر بنی ادم پیک انداز ه جیده و شرحی که در تخت تاج
هر یک بصیغه مخالف موافق دستور العمل از پرده خفا بظهور رسیده یک
بطرحی و رنگی و هر کدام بونی و آهنگی آفریده و دانائی که تالیف
الوف مثلثات بر ثوانی و ثوانیات بر دقیقه جات بر ساعات
بر ایام و ایام بر شهور و اعوام چنان بسنجیده که دیده باریک
بین رصدش چون چشم ستاره در ان حیران و هوش هبا زبنه پرداز
از فکر منجم عقول در غایت خمول در اول درجه اول سرگردان مانده آن

قادری که قدرتش از نی شکر گشته و از خار خشک غنچه صد برگ سر کشیده

نعت

و باتیمن درر صلوات بابرکات زیبنده تاج معراج یگانه
ایست که تخمیر جوهر بشر و سبب ایجاد هر جوهر ان گوهر پاک
که باعث خلعت صنعت افلاک و تکمیل کره خاک شده صاحب
شرعی که شریعت انبیاء عظام را چون نغمه شنیده و لایق استماع
و دیده خلایق محو و منسوخ شده و مجلس دین مبین را از بدستان تا
خوارج آهنگ پرداخته صدر عمارت رسالت زیبد آسمان
هدایت رسیده و سند بشر شفیع مشفق روز محشر اعظم الحکل کل دیباچه
دیباچه دیوان ازل احمد مرسل که نشبه براوده برآئین
حکم ان لحظه که قدرت کند رایت عدلش برون کدار

چشمه را بر خمراه پیغمبر زمزم آنچه بدان است راغدر خواه حضرت

محمد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم نعت بحر بن لآلی الوان ثنا و سلام ازید

متعال و ملایک مقرب شد قرب وصال و انبیا با کمال رسالت تعظیم

وتکریم مشهور است که عرصه میدان شرع نبوی و ساحت وسیع دین

مصطفوی را از شعله ذوالفقار شرربار شیر شکارش چون صفحه آینه از زنگ

کفر منجلی ساخته چون علامان اخلاص کیش را از گرد محاق پاک و هرکس سر

از خطه فرمان لازم الاذعان حضرت یزدان و قادر سبحان کشند

و بحکم ان سرش از تن بریده و کشته بر خاک مذلت انداخته

شهریاری که زمهر حسامش اگر بگذرد از خیل ستم از سامات ادعرق قطره قطره

بودن را داد سیم یعنی خاتمش چون نگین خاتم النبیین و سید المرسلین

اسدالله مهر ور غالب شاه مردان علی ابی طالب و اولاد اطهر و اصغر

مبارکش سلام الله علیه و علیهم اجمعین حمد و نعت و منقبت معروض رای

عقده کشای خورشید ضیای ارباب فطرت و گوشه نشینان خلوت

انکه بتاریخ بیست و پنجم شهر ربیع الثانی مستقبل تیل سنه احب الامر الا

علی حضرت کیوان رفعت مشتری سعادت بهرام صولت خورشید

طلعت ناهید عشرت عطارد فطانت قمر فطرت حامی اسلام حق حافظ

دایره تشیع مطلق نغمه شناس او سحرگاه مظلومان در زمره منسج خواست دل

محرومان قانون فقرا و ساکین و شاه اوقات سلاطین و خواقین برگزیده

دولت سلطنت شمس سپهر معدلت بزم فلک شجاعت معین معدن

سخاوت نوشیروان مروت عدالت نور العیون افرینش مردمک

مردمک دیده دانش و بینش دوحه خوش برگزیده حضرت الهی المؤید

من عند الله وارث محمد رسول الله و ائمه هدا گل باغ مصطفوی نونهال چمن

مرتضوی شمسک علایق منظور دل و دیده خلایق پادشاه حکیم الملک و

ملت که شفا در مد نظر کیمیا اثرش نشسته ذات زات برابروی سرکش

پیوسته رتبه مطول شرحیت مختصر و حاشیه قدیم نسخه الیت جدید در نظر

شرح هدایت ازکف الهام ربانی خوانده و شرح شمسیه در نور جمال و

کمالش در ظلمت جهل مرکب مانده، پادشاه صورت و معنی شهنشاه جهان

مظهر نور الهی قبله ایرانیان، آنکه شد فرمانده از تایید رب المشرقین

نوگل آل محمد شاه دین سلطان حسین، خلد الله ملکه و عدله تا باغ عیش عهد دستانش باد

جان من و کل خلق قربانش باد، از مهر رخش غنچه دلها گل شد بسته بهار از گلستانش باد

بحق الحق و رسول المطلق و ائمه الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین رب العالمین

برحمتک یا ارحم الراحمین ربساله متقرب الحضرت ناهید عشرت عندلیب

خوش سرای بزم بهشت آیین هزار دستان سرای رنگین دلنشین جوهر

شناس ساز و آواز صدف در الوان راز تابنده گوش حفاظ و

حجاز موسیقی چشم شکسته ساز مردمک دیده اهل نغم صف شکن لشکر

بی رحم غم نغمه آتش و نه بزم عیش خبر از تیزی زن رزم حیش شاه نظر کرده

بلویش مدام، زان شده نور نظر خاص و عام تیر ادیه از مرهم ار کمانچه گویم اهم

شمع مجلس خورشید رشک سوز پروانه روح روحانی در حب بخش جسمانی

هدهد خوشنجر قربان شاهنشاهی همای سایه پرور نواب همایون ظل الهی

محمود الامرا و خادم الفقرا شاه نظر که از محرمان خاص بود تعزیه شد

که این غلام پر کثیر التقصیر که هشتاد و هشت مرحله از عمر طی کرده بغیر جنگ
رو به این آستان ملک بنیان و این دودمان خلافت نشان که
در نظر حق بین کحل الجواهر دیده اولوالابصار است نسخه ندیده بوده شغل
نپرداخته بود در اوان جوانی چون طبع موزونی داشت بقدر
اوقاتی صرف شعر و قصاید سن برخی مصروف علم موسیقی
ساخته تا نغمه شناخته و بقدر علم کارها ساخته چنانکه گفته‌اند

خیال کن کار را تا زنی لاف * اگر بقرض باشی بوریا باف *

و آنچه صرف ابیات شده بود در راه مبتلا در زمان غرابت
کرده برده بودند و نسخه صرف موسیقی شده بود دزدان شیطان
نشان اکثر را برده بقیه که در تقیه حفظ و دگر حفاظ باقی بود حسب الامر اعلی

مقرر شد

مقرر شد که برشته تحریر درآورده بعرض اقدس رسانید بنا علیهذا
شروع شد که اشاره الیه بعد از اتمام مثل همان مو که از آن طی را برسم
پیشکش بنظر حضرت سلیمان [illegible] رسیده این پیر غلام بنظر کیمیا
اثر اشرف اعلی میرساند برای خورشید ضیاء عالم آرا پوشیده
نماند که استاد المصنفین المتقدمین والمتاخرین هزار دستان گلستان علم
شریف لطیف موسیقی اعنی بلبل شیخ عبدالقادر المراغی رحمة الله علیه
بجهة اظهار مقدار علم کار خار ساخته و تعلیم رنگ آمیزی نغمات چهره
پرداخته و چون سنگ زور در میان انداخته که هر کس را قوتی
در این علم باشد خود را در دایره آزمون در آورد این غلام هم
از دو الدین بجز الف ط ترکی شکسته زبان گرجی نوشته نشنیده بات

وهیچ سالکی درین علم معلمی ندیده چون کار رخ رباب به اصول که ضرب الفتح
و حقیقت و مخمس باشد ساخته شده بود کمترین اصول دیگر برین سه افزوده چهار
اصول مذکور کاری نیمی مخمس کم خجسته ساخته که مدعی را مجال دعوی نماید
فی الواقع هرکه دانا در فنی باشد ز ناقص باک نیست ⁂ ابنای زمان درصدد
درگذر و در خاک نیست ⁂ جوهر ذاتی ندارد احتیاج زینت ⁂ روشن از آن
وامن شعله ادراک نیست ⁂ ای قفل نطق منفذ و مفتاح باب خیر لب
گشاد و هر بند و بنک از تو جا بجاست ⁂ شبه تو روز و شب از ازل تا ابد بسی
میگردد ⁂ آسمان که بجوید ولی کجاست ⁂ کاری تمام کرده ام از روی
فکر و هوش ⁂ پیچیده تر ز راه عمل در مقام راست ⁂ هر جاش میبرم بجوی
کس نمیخرد ⁂ گویی شراب فاسد دنیا ناروا است ⁂ شادم اگرچه کس نخرد کالاش

کین گوهر یگانه بغایت گران بهاست ⁂ در رزم جمع که مشتری این
گوهر شوند ⁂ شاهی که طاق ابروی او قبلهٔ دعاست ⁂ سلطان دین
خدیو زمان فخر خسروان ⁂ سلطان حسین شاه که لطفش حیات
ماست ⁂ یارب نگاه دار وجودش ز هر بدی ⁂ چندانکه ابر و آتش
و خاک را بقاست ⁂ و اکنون شروع در رساله ای که

در این فن تحریر یافته می شود بسم الله الرحمن الرحیم
و به نستعین و اعوذ بالله رب العالمین

گوشه گیران خجسته نشاط ⁂ در پرده نشینان حجلهٔ اختلاط
عالم کون و فساد که سازنده کان قاعده ⁂ وان قانون وحدت
و نوازنده کان تر دست طالک ارغنون مجتمد ⁂ اگر بصورت در کثرت مجانبند

قافله هدایت که سرگرم بادهٔ روح افزای رو ... استند و اگر از
پیچون گردان بادیه ضلالت که تلخ مذاق سرچاکزای از شراب
غفلت مست خواه از زمره مقبولان سلسله اسلام و خواه از فرقه
مردودان سلاسل ظلام در حقیقت زمزمه بردار باغچه تکلیف و ترانه
ساز تخفیف هنگام طرازی اند که از برگ و کوچک و عرب
عجم بمضراب زبان از تارک شهبان تنغمات مختلف پرده
نطق شور در جان عشاق مینوای صفهان و عراق انداخته و نباوار
حس صورت انجاشش موافق چهار گوشه جهان و محالف
دوران در نهفت و انکار چون طنازان دست از حساب
نگار ولایت فارس فراهل و نیز نرو نیشابور منسوب اوج

و اگر بمعنی در کعبه حجاز خواه در حلقه گرو خواه در مقام فکر تحقیق هم
کش نغمه کمانچه شوق و تمک جوش سر در طنبور ذوق یگانه اند که ترفیع
یگانه اند که ترفیع نه فلک و تزیین هفت بهشت و تحریق هفت
دوزخ و تدریس شش جهات و تخمیس پنج حواس و تربیع چهار
ارکان و تثلیث سه روح و تکمیل دو کون مظهرهٔ جود یکتای بیهمتای
اوست جل جلاله و عم نواله و عز اسمه و کثر الاه لا شریک له

فی نعت النبی المرسل

خوانند کان راست آهنگ مقامات اصول مجلس دین
و سرایندگان شوخ دستک شعبه‌های فروغ محفل یقین که حباب
صولان طربخانهٔ صوری و خروش اوران عشرتخانه اگر از هستی روان

فانی

آوازهٔ اثر گشته مانند عربان زنگوله را از روی سیاه پوشش بگردن

شتران همت بسته در ترنم زار باغچه هدایتش چون عندلیب نغمه‌سرا

علم صفیر افراخته از حضیض مذلت بر حوالی سکان کفر با اوج عزت

اسلام برافراشت و آوازهٔ انا افصح العرب والعجم

بمسامع ساکنان شش جهت رسانیدند و بسر انگشت نعم الصباح زیر

و بم در دایرهٔ ایمان نواختند صلی علی محمد و آله و من تبعه فی منقلب الاخیر

الاشجع علی الخصوص بر ذات شریف آن سر غزل مجموعهٔ خلافت

و ولایت مبشر و سلسلهٔ امامت و هدایت که بضرب الفتح پنجه

چنبر کشی دست و گردن مخالفان چی زنجیر اطاعت درآورده

همگی مغلوب و مطیع مضروب بضرب آیاتش شدن در راه روان راه مستقیم را

چنگ

چنگ اعتصام بحبل المتین ولایتش زدن نازنه ایمان و اصول دین

و فروع اسلامت و نغمه پردازان بزم یگانگی و هوشکده از آن

رزم یگانگی که جمال آرایان شواهد عیش اند و چهره پیرایان عرایس انجمن

چیش اگر از گلچینان گلشن وفا قند اگر از خارکشان گلخن نفاق خواه در

اوج فلک اقرار و خواه در حضیض سمک انکار در حقیقت پرده دار کاشغف

اسرار ند در یگانگی حضرت یگانه دوگانه اتش را در سه گاه که سرادار

ارنه ثمه است از نوع بشر که در قیه چهار رکاه عنصریت اند به بیچگانه

عبادت چون بشش آوازه بگوش سکان هفت اقلیم شنیده

و هشت بهشت از خلوت سرای هستی جاهش راهی دیده‌اند

منیکون سپهر در تحت سایبان رفعت ابنیه‌اش خمیده خرگاهی

محفل طرازی که موسیقی طرازی دانان بسر آهنگ مجلس تحاذیش
که دقیقه شناسان درجات دوازده گانه بروج فلک اثبات
اند در مقابل طاعات دوازده ساعات روزشان بدون تسعت
در اطاعت سایر دوازده مقامند عبادت بیست و چهار هنگام
شب و روزشان با عدم فترت در پیروی نغمه سرایی بیست
و چهار شعبه و مبتلا فی رهایت شب زنده داری چهل و هشت گوشه
زمزمه پردازند خواه در مقام ما و خواه در پرده خفا سایران
دایره امکان و ساکنان گوشه امن و امان در حلقه ذکرش ترانه مقام
و ترنم شعبه و طنین گوشه را مجرب از طاعت و مجری از عبادت
دوازده ماهه دانسته دو دستی ائمه اثنی عشر از باده سرود تحاذیشان

مست و بسلسله زمزمه مهر و محبت بشان پای ثابت تهیه
بزبان حال بدین مقال مترنم بیت بقهوه خانه از پی قهوه جا کردم
که جای قهوه کشم جام باده را بردم امابعد بدان ای عزیز من
که استادان این علم فرموده اند که در عالم هر آوازی که هست
داخل موسیقی هست مثلا گردون سنگ را بر زمین بند آوازی که از آن
میان بیرون آید از علم موسیقی باشد سر این است که روح از قالب
ابو البشر آدم علیه السلام می رمید و بدرون قالب نمیرفت حضرت
جبرئیل با مر رب جلیل بجسد آدم علیه السلام رفت و کلمه در این (در تن)
مقام راست ادا فرمود روح که جوهر روحانیت
بدین ترنم در بدن آدم جا گرفت از این سبب است که علم

علم موسیقی را علم روح گویند چون روح آن حالت و آن نغمه
را استماع نمود منفرد و خوشحال در قالب آدم علیه السلام
انس گرفت و امر حق تعالی شد که دیگر بیرون نیاید آدم
علیه السلام برخواست و سجده شکر بجا آورد و گفت الحمد لله
بجهت همین فضیلت این علم بیشتر از جمیع علمهاست و دیگر هیچ
وزهیل نباشد و دیگر بباید دانست که جمیع اشیا با آهنگ
اصول نغمه مشغولند اگر آهنگی از ایشان بی اصول باشد
ملال در ذات ایشان بهم میرسد چراکه این نغمه با اصول
سرزده است و دیگر دانسته باید شد که نغمات و مقامات را
مجموع از وحوش و طیور برداشته اند و باید دانست که علم

موسیقی

موسیقی عبارت از دوازده مقام و بیست و چهار شعبه و شش
آوازه و چهل و هشت گوشه و هفده بحر اصول است از آنجمله هشت
اصول را ضرب القائم و ضرب الملوک و ارسطو و دو یک و نیم دور
و پنج کبیر و رمل و مجموع آنها را درویش شادی مشهور بغلام داخل
هفده بحر اصول کرده **بیت** از نغمهای داود دارد خبر سلیمان
صوت و نوای بلبل لک لک کجا شناسد ❁ و بباید دانست
که هر مقام را در هر مجلسی از برای که باید خواند و هر نغمه را
از چه چیز برداشته اند و کدام ❁ برج نسبت دارد از بروج
دوازده ❁ گانه این رساله را بچند باب ترتیب ❁ داده اند
بنام خالق ارض و سموات

باب اول در اسامی دوازده مقام

کنم تعداد اسامی مقامات ٭ زمانی گوش کن ای مرد باهوش ٭

چو بشنیدی مکن دیگر فراموش ٭ نخستین بشکنم از راست بنیاد ٭ که مرد از

راستی شد از غم آزاد ٭ حسینی و عراق انگه صفاهان ٭ پس از زنگوله عشاق و

نوا دان ٭ حجازه بوسلیک و رهاوی ٭ که دارم یاد از تقریر راوی ٭

دیگر میدان بزرگ انگه کوچک ٭ بگفتم جمله را شمار یکیک ٭

باب دوم در بیان دانستن نبت و چهار شعبه که یکی از پستی و دیگری از بلندی هر مقام حاصل شود

دیگر بشنو سخن ای مرد هشیار ٭ دو شعبه هر مقامی راست با چار ٭ مقام راست

گنج رنج کاهست ٭ مبرقع لازمش با پنجگاهست ٭ حسینی کز مقامات

رزت ٭ دوگاه اند فرزندش با مجیر ٭ عراق عشرت افزاست بیطوب ٭

کهی

کهی روی عراق و گاه مغلوب ٭ ز اصفهان گهی گو گردد

انگاه ٭ به تیروزنش بورک بر دراه ٭ پس از زنگوله اندر نغمه قول ٭

نماید چارگاه انگاه غزال ٭ چو سازی پرده عشاق را باز ٭

نغمه در زابل و در اوج انداز ٭ حجاز اندکی تحصل شمروار ٭ سه گاه و

حصار آن تحصل را بار ٭ چو آمد بوسلیک از پرده راز ٭ عشیران و صبا را

واوه اواز ٭ رهاوی شد نوروز عرب رام ٭ نوروز عجم بر دارد ارام ٭

نوا را گر نوی افتد در جهان شور ٭ بود نوروز خارا و رع ماهور ٭ بزرگ

امد چو جنگ سر کرده ٭ همایون و نهفت از وی دو پرده ٭

چو کوچک را نوازی میتوانی ٭ که در رکب و بیاتی نغمه راتی ٭

باب سیوم در بیان شش اوازه که چون مرد و

هر دو مقام با یکدگر شوند یک آوازه در میان میانه حاصل آید

مطرب بزشه چو نغمه راستی ساز کند ۞ نوروز و گوشت و سلمک آغاز کند

کشم حسینی تمامی کردانیه ۞ پس با یکدگر دوازده شهناز کند ۞ شش آوازه است

و در هر جا هست هر یک ۞ ز اصفهان و رنگوله است سلمک ۞ چو با عشاق

گردد راست یکدل ۞ شود کردانیه زین هر دو حاصل ۞ حجاز آمد که همدم

شد نوا را ۞ گوشت از هر دو گردد آشکارا ۞ دو چشم تو سلمک

و حسینی ۞ بود نوروز اصلم زین دو معنی ۞ عراق کوچک آمد ز اصل مایه ۞

چه روح افزاست یا رب اصل مایه ۞ نوروز کیست در مادی اصل شهنازیه ۞

شدم با خاموشی زین بعد دمساز ۞ مولانا کوکبی قدس الله

که اس

که استاد این فن بود در بیان دوازده مقام و شش آوازه گفته اند

ز راه است گر آهنگ یکی بحجاز ۞ ز اصفهان نظری جانب عراق انداز ۞

زنانه رنگوله در پرده رهاوی بند ۞ به بوسلیک حسینی برآور آواز ۞ مشو ز بزرگ

ز راه نیاز کوچک باش ۞ در مقام بعشاق نوا پرداز ۞ گوشت

و نواز پرده نوروز و سلمک و شهناز ۞ بگوش جان شنو از کوکبی که کرد در راست ۞

بجا رهیت دوازده مقام و شش آواز ۞ باب چهارم در بیان

هفده بحر اصول از قول خواجه عبد القادر مراغه

چو شوی از اصول آگاه ای ۞ فاخته ضرب و ترک ضرب ...

باید اشان مخمس و چنبر ۞ با ثقیل و خفیف دان او فر ۞ باتیش ... ثقیل

ابرج ذ اوسط ورمل ثقیل دو یک و چهار ضرب و ضرب و الفتح و
فنیت انچه قطعا در انجه کفتم قدح شاهنامه است هم کل و هم ورع
پس روان اندو طویل شرح ه روی دیگر سماع و دوران
جمله را اینک کیر د نیک بدان در بیان بحر اصول قدیم از
قول حکیمان فلسفه از انجمله هفت اصولی که در میان نقل
چنان شهرت شبرازی اخلاطی قلندری ضرب القدیم
زنباته خارزمی سماعی باب در بحر اصولی که علامه شادی
دوشنه فاخته ضرب ترک ضرب رفتن مخمس حیدر ثقیل
خفیف اوفر ماتین دور نیم ثقیل ابرج کبیر ابرج صغیر اوسط
رمل دو دو یک چار ضرب ضرب الفتح شاهنامه روان طویل

سماع دور شاه زدان ح ضرب الملوک سهری فاخته کبیر فاخته صغیر

باب پنجم در نسبت دوازده مقام با بروج دوازده کانه
ابجلا که عشاق حمل حسینی ثور راست جوزا بوسلیک سرطان

رهاوی اسد نوا سنبله زرک میزان صفاهان عقرب عراق قوس کوله
جدی حجاز دلو کوچک حوت عشاق براقد نسبت هور است
در رده بوسلیک رهاوی و نواست چون کشت بزرک
در صفاهان و عراق زنکوله حجاز و کوچک اندر به ماست باب ششم

در بیان انکه هر مقام را از کدام حیوان بر داشته اند بقول حکیم
افلاطون یونانی عشاق از خروس حسینی از اسب راست از اسرافیل
بوسلیک از اله شتر نوا از بلبل رهاوی از کلاغ بزرک از کلنک صفاهان از بو سفنه

عراق از گاو زنگوله از جرس پای شتر حجاز از درا کوشش

کوچک از طفل شیرخوار باب هفتم در نسبت مقامات بمردم

عشاق نفس سلیم دهد حسینی فهم را زیاده کند راست شجاعت

افزاید بوسلیک شهوت فرو نشاند رهاوی دلیر و فربه کند

نوا حافظه افزاید بزرگ تند است کند صفهان دق و امراض برد

عراق قایم نماز کند زنگوله شاعر کند حجاز خداشناس کند کوچک

رحیم دل کند باب هشتم در بیان انکه چند بانک است بطلیموس

حکیم عشاق نیم بانک حسینی دو بانک راست یکبانک

و نیم بوسلیک یک بانک رهاوی نیم بانک نوا دو بانک بزرگ نیم

صفهان یکبانک عراق دو بانک زنگوله نیم بانک حجاز نیم بانک کوچک

نیم بانک

نیم بانک باب نهم در بیان انکه هر اصولی چند ضربست فاخته ضرب

چهار ضرب ترک ضرب ده ضرب بر افشان پنج ضرب مخمس

سیزده ضرب چنبر چهارده ضرب ثقیل دوازده ضرب خفیف

و چهار ضرب اوفر پنج ضرب ماتین دویت ضرب نیم دور هشت ضرب

دور تمام چهارده ضرب نیم ثقیل هشت ضرب هزج یک ضرب

اوسط پنج ضرب رمل ده ضرب دو دیک سه ضرب ضرب الفتح

بیست و چهار ضرب شاهنامه هفده ضرب فرع پنج ضرب

ضرب القدیم بیست ضرب ضرب الملوک پنج ضرب باب

دهم در نسبت مقامات بفصول اربعه فصل بهار مایه و عشاق و نوا

و ماهور و حسینی و رهاوی و رکب فصل تابستان چارگاه وعزال

و سه‌گاه و نیریز و بیات فصل پنجم زیرافکن و بسته‌نگار و همیون و بیات فصل ششم مستان کردانیه و مجرو ماهور و سبرق و مخالف و اوج خمسه شرقه زابل و سه‌گاه و چهارگاه و راست و نیریز باب یازدهم

باب یازدهم در بیان آنکه هر اصولی را چگونه بنوازند بر نیموجب است

محمس دکا دکا دیک دکا دکا دیک دکا دیک دک دکا دیک دک پرافشان دکا دکا دکا دیک دک دکی چنبر دیک دک دکا دیک دکا دکا دیک دیک دکا دیک دیک دک دکا دیک دک دک دکا دیک دک دک

خفیف دکا دکا دکا دکا دکا دکا دکا دیک دکا دیک دک دکا دیک دک دل نیم ثقیل دیک دکا دیک دکا دیک دکا

دیک دک دک نیم دور دکا دکا دیک دک دکا دک دکا دکا دیک دکا

باب دوازدهم در بیان کلیات

خواجه عبدالقادر مراغه‌ای هی یار هی تن تی تن تن در نا در ه دیم از لا یه لالا عشاق تن تنا در لی در نا تن در در لا دیم تن اسه یار ض هی حسینی یار للن تن در لل در نا تن تنه ننه در نا راست تن تنی در نا دیم دیم تنی للن یار للن بوسلیک تن تن تللن در ه دیم دیم لالالالالالا تن زنگ در ه در نا تنی در نا در نا تا لن دیم دیم دیم در لا یله یله یله یم از لا یله لا هی یار منی صفهان در نا یار در نا یله یله یله تنی تن دره در نا عراق تن تن تن تنه تنا دیم در نا دیم رکوله تللنا تن تللن یا دره

دیم در نا اتر لالایه لا در نا شد نهی جچار دره نا تن تن در نا ای یار ها ی
یار تن در نا تن تنه تنا تن کوچک تمت کلیات خواجه باب

سیزدهم در بیان شد

بدانکه شد چهار است اول شد راست
دویم شد دوگاه سیوم شد مخالف چهارم شد چهارگاه اداب
و ترتیب این علم چنانست که سازنده یا خواننده چون
بر سر ساز و نواز رود اول شد دوگاه نماید واز در حصار
رود واز حصار بدوگاه حسینی رو کند واز و بعشیران رود واز
و بحجاز اید و کوچک نماید واز انجا بزرگ رود واز نوروز عجم دارد حسینی
و دوگاه رود و شد کنند که بجهة بزرگان این علم را اینچنین قرار داده اند شد دویم
ان راست گویند باید که صاحب مقام اول شد راست از پنجگاه عود

نموده سه گاه نماید واز ابا د باصفهان واز دو به تبریز باز بر است
امده عشاق نماید واز دو دو یک داریم با ماهور واز ماهور بیات
رود واز انجا بنوا امده عشاق نماید ه نشابورک رود واز نوروز
عرب واز و بسته نگار واز و ماهور باز گشت به پنجگاه
رود بر است امده شد کنند شد سیوم مخالف باشد
پس چون مخالف شد کنند از و بعراق رود واز سه گاه عود
نموده بحجاز رود و بکردانیه اید واز کردانیه بعراق رود و در
مخالف شد کنند شد چهارم که از ان شد روح گویند و ان
چهارگاهست اول باید که چهارگاه شد کنند واز و بغزال رود بچهار
گاه عود نماید از و نوروز و از و بزرگ بیاید و بغزال رود چون

چون خواهد که بچارگاه بیاید رنگوله نماید در کب بیاید وارد بر بیات
رود دار و بعجم و از نیشابورک وا و بعراق رود دار و بمخالف و بچارگاه
رفته تمام نماید و دیگر جمیع ملایکه با آهنک در تسبیح خدای تعالی
مشغولند و چهار شد که مذکور شد ملایکه مذکور متعلق است دوگاه
بجبرییل علیه السلام راست بمیکاییل مخالف باسرافیل چارگاه
بعزراییل و دیگر بباید دانست که حضرت عیسی علیه السلام
در پرده رهاوی مناجات کردی و حضرت داود در پرده حسینی زبور
خواندی و حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هم در پرده رهاوی
تلاوت فرمودی و حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه
السلام در مقام عجم قران خواندی و حضرت نوح در سه گاه نوحه کردی

وحضرت

و حضرت ابراهیم علیه السلام در آتش نمرود در نوا مناجات
و حضرت اسمعیل در وقت ذبح در مقام بزرگ مناجات
کردی و حضرت یوسف علیه السلام در عراق مناجات کردی
و حضرت سلیمان در آهنک حسینی زمزمه نمودی و حضرت ائمه
معصومین علیهم السلام اکثر در نوا و رها قران میخواندند

باب چهارم

و هم در بیان آنکه در وقت روز و در هر وقت شب چه مقام باید خواند که در گوش مردم خوش آینده باشد

بباید دانست که در وقت مهتاب بر آمدن عشاق و زابل
و اوج و رهاوی و نوروز عرب و در وقت چاشتگاه عراق و
و کردانیه و در وقت چاشت ملمه حجاز و نهفت همایون و

وبسته نگار و در وقت پیشین سه گاه مغلوب و گردانیه و در میان
دو نماز نیریز و نشابورک و چهارگاه و حجاز و کوچک در وقت عصر رهاوی
و بسته نگار و شهناز در وقت شام عشاق و روح و زابل در وقت
خفتن بوسلیک و شهناز و سلک و رکب و بیاتی و در وقت
شهناز و رنگوله و حجاز در نیمه شب نزرک و رهاوی در وقت
صبح راست و پنجگاه و دیگر بباید دانست که هر مقام
خوش اید کیست و کدام طایفه منسوب است مقبول است ازبرای
ازبرای مردم هند حسینی و دوگاه ازبرای مردم خراسان عراق
و چارگاه ازبرای مردم سبزوار حجاز و نشابورک ازبرای مردم
ترک چهره عشاق و نوا ازبرای مردم سند بهره سه گاه حجاز را

ازبرای مردم کهن سال رنگوله و نیریز ازبرای مردم جاهل

باب پانزدهم در اداب سازنده و اهل این فن و حسن سلوک اهل طایفه سازنده

و خواننده و صاحب این فن باید که لباس پاکیزه در پوشند
و بویهای خوش بکار برند و پیوسته با طهارت باشند و دور
و در پیش مردم اظهار ریاضت خود نکنند و در خانه هر کس که محرم
نباشند دست و دل و دیده را نگه دارند هر چند با مردم بیگانه
نشیند که او را کمتر دیده باشند بهتر باشد و دیگر باید که همه روزه
چیزی هم مردم یاد دهد تا که اش زیاد شود و دیگر در مجلس واقع شود که دران
مجلس ده خون نکنند باید چون برون اید فراموش کند و اگر مجلس را کان رود

وخل در مهمات شان نکنند و در کار باشد و دیگر ساز را نوازد که مانند
گوشهای مردم خوش آید و یک نغمه را هرچند دو سه مرتبه از پی هم نوازد بهتر شود
چرا که نغمه زود در گوش مردم جا میکند و هم زود از او سیر میشود اگر صاحب
این فن خواننده و گوینده باشند باید که از احوال غذا محترز باشد و
کمتر کنند و باید پیوسته تا شتا پیاده براه رود و سنگهای گران را بردارد و
کمان زورین بکشند و اسم استحقی و حی الصلاح را که درین دو نام است
حنجره او صاف شود و قدر ساز نیز نیکو داند و از اصول او بست
بیرون نرود و خود را با اهل عالم مقصس نماید و شرایط این کار بسیار
است جهت اختصار بدین قدر اکتفا شد نام سازها عود و چنگ چنانچه باید
یعنی صرناهای طنبور شده نغو باقی دیگر ناقصند و ناقص یعنی آنکه کار

گیری با مار کو سر خانه از آن ساز بیرون نیاید چنانچه چیزی از آنها
خارج شود نام سازهای ناقص موسیقار، نی انبان، شبابه، نای
رگان، طبلبان، طوطک، چکور، رباب، عودجه، ارغنون،
برابط، سم طوسی، کنکره، سازهای ناقص اند تمت الرساله فی علم الموسیقی

رساله در تصانیف مرحوم قاسم من مصنف که از برای خسروان
سلف غفر الله تعالی علیهم اجمعین در هر وقت و مقام
مناسب ساخته شعر بعضی از مصنف و بعضی از غیر حسب الامر
الاعلی قبله بندگان پیریا که جان ناقد اش باد نوشته شد

حمد و سپاس بیقیاس صانعی را سزاوار است که از هفت پرده
افلاک آوازه قدرتش جهت گوش گوشه گیران عراق

عراق عجم رسانیده‌اند و از راه دشت بزرگ و کوچک
که غالب مغلوب بوده‌اند از اهل حجاز که صدای سیراهنگ زنگوله شتری
ایشان زنگ از آیینه خاطر حسینیان می‌زدوده‌اند و از صوت دهل نوا
رسانیده و از نشابور نغمه که معدن فیروزه برگ سبزی از چمن اوست
قافله اصول روان گردیده تا روان مستمعان بیاسایند و از غزال گیر غزال دشت
موسیقیت لاتفس را کمند رسا ساخته تا راه روان موافق مخالف نگردند
و تحفه راه آورده هادی آورده بضرب و نطق دست او در دوزبان گرده آید
گردانند و درود نامعدود پیغمبر آن سرورست که مخلع تحفه
لولاک لما خلقت الافلاک است و درود ولی و بر وصی که انه و
علی من نور واحد در شان اوست و بر دوازده امام می

که بیست و چهار شعبه بلبل د نهار در سر شاخی ندا آوازده بمقام و شور
آوازه نوبت جلال ایشان را بنوای پنجگاه در ربع مسکون می
تواند از طفیل وجود فایض الجود مقربان بارگاه احدیت خیمه روزگار
راست اقبال بلند آوازه شتاب ماه و بستی کلنج ایام و هفت ستون
حقه افراخته دارند این را در شان شاه اولیا گفته شده است
از تو نسل تو روزگار تمام بی تمام شود از دوازده سال امابعد
چون در زمان پادشاه عادل باطل شاه شاهان دارالامان
کافر و مسلمان صاحبقران گیتی ستان فرزند خاص با اخلاص شاه
مردان اسکندر اول سلیمان ثانی شاه عباس حیدر حسینی صفوی بهادر
خان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاضه علی العالمین بره

و عدله و حسنه که این بیت مصداق اوصاف کمال آن
جنابست گر کنند دعوی یکتائی سزاست   پادشاه شیوه سید
کجا است   گلشن عشرتش آب دیده چشم فنون نرگس حوادث
در خواب سپهر با تمکین خم باده ماه چهارده خشت سر خم آفتاب
تابان عارض ساقی سرخ روی شفق شراب لعلی صراحی خونریز پروین
شهریاران جام دکلانتران قدح سپهرش بودند بر فقیر حقیر
مؤسس مصنف لازم شد که باقبال پادشاه جمجاه ملایک سپاه
ظل الله رساله بر علم موسیقی بنویسیم و نوعروسان نغمه که حجله نشین هفت پرده
افلاکند از آسمان بزمین آورده می پرده از زمین بر آسمان رسیده بحلل
کلام آراسته و بزیور تمام پیراسته بمجلس بهشت آیین در آورم   تا بر

بر عالمیان اسرار نهان ظاهر و مبرهن گردد   اما بعد
بدانکه هر کرا اراده کوشش داشتن علم موسیقی بوده باشد باید که بداند علم
ریاضیست و از جمیع علوم از انجهت مشکلتر است که هر علمیرا بنوشتن میتوان از
پیش برد و علم موسیقی را بجز نام دوازده مقام و بیست و چهار شعبه و شش
آوازه که میتوان نوشت دیگر نغمات بنوشتن ممکن نیست از انجهت علم
مشکلست اما اگر شاگرد دست در پرده ساز داشته باشد و استاد در
تعلیم جهد نماید باندک فرصتی موسیقی را فرا گیرد بدان که آهنگ صدا
تعبیر از چهل و دو بیت که نوشته شده یک صدای دیگر و آهنگی ممکن نیست
و چهل و هشت گوشه که موقوفان نوشته اند بقول خواجه عبد القادر مراغه
نموده بودست از انجهت که اشیائی که مدعی وجود چهل و هشت گوشه شده اند

اگر گوشه نماید از دوازده مقام و شش آوازه و بیست چهار
شعبه بیرون باشد بی وقوف باشد و علم موسیقی تمام است ما عده بحر
اصول اگر موسیقی گوید که شش موسیقی علمی چون دوازده مقام و بیست چهار
شعبه و شش آوازه تمام است جواب گویم هر گاه ناطقه سل زبان
زبان آوری بیست و هشت حرف که حروف تهجی باشد تمام باشد علم
موسیقی بطریق اولا بتعدادی که ذکر شده می باید تمام باشد دیگر آن
که آوازه شش است گوشت مقام حجاز و رکوله را دارد تا مقام
بزرگ و کوچک را دارد گردونیه مقام صفاهان را دارد نوروز اصل
مقام عراق و رهاوی را دارد سلمک مقام عشاق و نوا را
دارد شهناز مقام حسینی و بوسلیک را دارد بدستوری که سلمک

نظم آورده شد شش آوازه در شش جهت اوضاع هر آوازه با دو
مقام سند شاه و زنا بزرگ و کوچک مدام که از ما بود زنده کانی تمام
حجاز است و رکوله بهر گوشت که تا رنگ از دل بر آید بدشت گردونیه
اصفهانست و رهست گر گردون بود هر چه کرده خاست عراق و رهاوی
ز نوروز اصل پدید ازین مدراین و وصل سلمک نوا و عشاق
بدان از یکی هر دو آفاق را بود بوسلیک و حسینی بدهر شهناز
بر تار را شوب شهر بطریقی که هر آوازه در مقام اندر عدد است
دارد و هر مقامی دو شعبه دارد باین دستور که گفته شده
مقام اندر عدد دوازده است اندو چار دو شعبه هر مقام است با حجاز
حسینی کز مقامات برتر دوگاه اندر نسب با محیر مقام راست گنج و کاست

ز برقع لارش بانچگاهست ∴ لوا را گروی افغنه در جهان شور ∴ بود نوروز
خارا فسرع ماهور ∴ ز صفهان کسی کو گردد اگاه ∴ نبیر روشن ارکت
بر ورا ده ∴ چو سازی پرده عشاق را ساز ∴ نغم در بابل و در اوج انداز
رهاوی شد نبور زعرب رام ∴ نوروز عجم برد اول ارام
بزرگ اید چو چنگ ساز کرده ∴ همایون و نهفت از وی دو پرده ∴ مقام
کوچک ار دانی توانی که در رکب و بیاتی نیت خوانی ∴ حجاز اید کی
نخل ثمر دار ∴ سه گاهست و حصاران نخل را بار ∴ چو سازی و سلیک اراده باز
عشیران و صبا را ساز آوار ∴ پس از زنگوله اندر نغمه
قوال ∴ نماید چارگاه انگاه عشزال ∴ عراق عشرت اماد
است سطوب ∴ گهی روی براق گاه مغرب ∴ نام دوازده

مقام

مقام و بیست و چهار شعبه و شش اوازه برده شد دیگر بنهج دیگر
بسلک نظم در اورده شد دوازده مقام و شش اوازه چهار بیت
ز راه راست چو اهنگ سکنی بحجاز ∴ ز صفهان نظری جانب
عراق انداز ∴ مشو بزرگ ز روی جهان و کوچک باش ∴ درین مقام عشا
ق نوا پرداز ∴ مبافه زنگوله در پرده رهاوی بند ∴ ز بوسلیک حسینی صفت
برا راواز ∴ کوشت وماه و کردونیه چو برخوانی ∴ بباز زبرده نوروز
و سلمک و شهناز ∴ دیگران که از مقامات انکه مشکل است ∴
هفت مقام است حجاز و صفهان و بزرگ و کوچک و زنگوله
و بوسلیک و رهاوی مقامات آسان پنج است راست و نوا
و عشاق و عراق و حسینی دیگر شعبهای مشکل چهارده است

بسرقع نوروز خارا ماهور اوج همایون نهفت رکب حصار نوروز صبا
موافق مغلوب دوگاه زابل نوروز عرب ده دیگر شعبهای آسمان
پنجگاه نیریز نشابورک نوروز عجم بیاتی سگاه عشیران چارگاه غزال
محیر دیگر شش آوازه که سلمک گوشت دما و گردونیه نوروز
اصل و سلمک و شهناز این فقرات از تجربه نوشته شده که طالب
علم موسیقی از همه وادی مهارت تمام بهم رساند هرگاه طالب
موسیقی این چهل و دو نغمه که دوازده مقام و بیست و چهار شعبه و شش آوازه
باشد بغیر از اصل از استاد تعلیم یافته باشد در فنون موسیقی بی تدبر
خواهد بود دیگر در وادی مصنفی هر کس یک دو تصنیف بسازد او را مصنف
همراه شعر و مصنف تمام عیار آنست که از همات تحریر باسد

و باید بداند کار و قول و صوت و عمل و نقش و ترانه از یکدیگر جدا اند
تا کار فرمای هر یک از تصانیف که از مصنف طلب نماید بمصنف
داند که بچه قاعده باید ساخت اگر مصنفان که فقیر بهمین مصنف دیده
ام درین مقدمات با ایشان متکلم شده ام در جواب عاجز مانده
اند آنچه این حقیر یافته باین اصولست کار نقش که ابتدا از نقارات
شروع نماید بعد از آن بعد از آن شعر بعد از شعر باز نقارات دیگر خوانده
شود با ذیل باز سرخانه دویم را بهمان دستور بخواند این دو سرخانه
شد بعد از آن میانخانه مصنف مختار است که میانخانه را خواه
از نقارات شروع نموده یا از شعر تمام کند بعد از میانخانه باز گوداشته
باشد قول آنست که بطریق کار ساخته شده باشد اما بار گوشه نداشته باشد

در میان کار و قول فرع همینست صورت آنست که همه سرخانه خوانده
شود هر سرخانه یک بیت با نقارات نداشته باشند یک قرا
بوده باشند عمل آنست که بدستور کار رسته شود یعنی دو سرخانه
با میانخانه و بازگو داشته باشد اما فرعی که میانه کار و عمل هست
همینست که کار از نقارات ابتدا میکنند و عمل از شعر تخشش آنست
که ابتدا میکنند و عمل از شعر تخشش آنست که ابتدا از شعر شود بعد از آن
ترنم که کمی بیه لا باشد خوانده شود چند سرخانه که خوانده شود ترنم یک قرار
بوده باشد تخشین آنست که بطریق تخشش ساخته شود اما در فاصله مصرعها
ظاهر شود باین اعتبار تخشین با ترنم داشته باشد چون در جا ترنم
ظاهر شود باین اعتبار تخشین نامند ترانه ایشان دارد که فاد از شعر دو

از نقارات و خواه از ترنم ابتدا کنند با شعرهای مناسب
با هر قسم نقارات و ترنمی که خواهند تمام کنند دیگر بدان که
هفده بحر اصول بدین ترتیب ضرب الفتح و ثقیل و دور و نیم دور و ترکی
ضرب و سماعی و مخمس و حسیر و خفیف و برفشان و فاخته ضرب و ضرب
الملوک و چهار ضرب و او فر و روانی هر دو یکیست سبک و سنگین
دارد و ر یک نیز سبک و سنگین دارد و هر دو یکیست دیگر بعد از ذکر علم
موسیقی بحر و ده جویان ب ط معرفت پوشیده نماند که موافق مذهب
زینوا مجالسکم بمدح علی ابن ابی طالب امیر المومنین که ا یمان
او بمدح شاه مردان و اولاد او واجب بود که هر تصنیفی که
در مدح اولاد علی ابن ابی طالب که سید میگویند گفته بصفحه اظهار

در آورد و ابتدا از مدح مرشد اول که صاحبقران ما شیبت بمصداق
نقاشش نقش آخر بهتر کشد ز اول شروع در تصنیف حسینی

بحث نشستن

می شنیدم که بادر تک شهی * تکیه زد شاه شهان نقد حقی *
چون سالوس شرف گشتم * تخم امید بخاطر کشتم ذیل تا ز خورشید
رسد نور بماه * شاه باید نظر از لطف اله سرخانه ثانی خسرو عرش مکانی
دیدم * شاه عباس جوانی دیدم * در سکوتش همه فکر و تدبیر * در تکلم
سخنش عالم گیر * ذیل تا ز خورشید رسد نور بماه * شاه باید نظر از لطف اله *
در سخاوت بجهان فیض رسان * در عدالت که بود نوشیروان * بلکه
بر حال دل زار رسید * نام فریاد کس از کس نشنید *

بعض دها

تصنیف دیگر که حسب الامر نواب اشرف صاحبقرانی
عاشقانه ساخته شده نشابورک * ندانم آتش سوزنده یا آب
حیوانی * که هم آرام جان ناتوان هم آفت جانی * ندانم آفتابی
یا مهی لیک اینقدر دانم * بچشمم روز چون خورشید و شب چون
ماه تابانی * ذیل یار اگر چه غافل از احوال ماست * لیک داند
رحم بر عاشق رواست * از غم و اندوه هجر یار گو * محرمی تا یابدم
درد دل چهاست * سرخانه ثانی سروت ستوده ام گفت و نه شمشاد
و نه گلبن * که هم شمشادی و هم گلبن و هم سرو بستانی * شراب چاپ
و نوبهار بیخزان خواهم * تمنای نگاهی دارم چاک گریبانی * ذیل
یار اگر چه غافل از احوال ماست * لیک داند رحم بر عاشق رواست *

از غم و اندوه هجر یار کو ؛ محرمی تا بدم در دل چه‌هاست ؛ شعر جانه

دیگر ؛ نه تنها من همین نالان و سرگردان و حیرانم ؛ تو هم در کا

ر من ای شوخ کافرکیش حیرانی ؛ براه او بسان تیر از رفتن نمی

مانم ؛ اگر در پای من باشد بجای خار پیکانی تصنیف فتح نامه

قندهار شاه صاحبقران در غزل تا قلعه شیر شکاری

بگرفت ؛ چون پرتو خورشید دیاری بگرفت ؛ شیرین تر از این

فتح نکرده است شهی ؛ چون قند دوباره قندهاری بگرفت ؛

ذیل باختر را چو گرفتی تو شهنشاه زمان ؛ شاد شد شاه صفی را بجدا

روح روان ؛ سر خانه ثانی شاها تنت حفظ

خدا جوشن باد ؛ پیوسته چراغ دولت روشن باد ؛

هر سو که کنی روی بعالم گیری ؛ فتح از تو و فتح نامه اش از من باد

ذیل باختر را چو گرفتی تو شهنشاه زمان ؛ شاد شد شاه صفی را بجدا

روح روان ؛ شاهی که زمین و آسمان میگیرد ؛ اسکندر او است

عباس دوم ؛ تیغش بدمی هر دو جهان میگیرد تصنیف دیگر

که در هندوستان در عشیران در شاه بادشاه صاحبقران ستبه

شده ؛ خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد ؛ ساحت کون و

مکان عرصه میدان تو باد ؛ ذیل عباس شاه نوجوان ای

مرشد صاحبقران ؛ از بهر پاپوست نهم ای قبله کون و مکان

سر خانه ثانی ای که انشای عطارد صفت شوکت

تست عقل کل چاکر طغرا کش فرمان تو باد ذیل

عباس شاه نوجوان ای مرشد صاحبقران ∴ از سر ما پوست رسم ای
قبله کون و مکان ∴ نه تنها حیوانات و جمادات و نبات ∴ هر چه در
عالم امر هست بفرمان تو باد ∴ تصنیف راه اورد که این مور ضعیف
بعرش سلیمان زمان شاه صاحبقران رسانیده ∴ شاها در که کر
مت تا جدا کنم ∴ با موج خنجر چون جگر آشنا شدم ∴ پروانه سر
سجود تو دل داشت مدعا ∴ شکر خدا که خوش دل از این مدعا شدم ∴
ذیل باز امدم که سجده بآن خاک پا کنم ∴ هر طاعتی قضا شده
باشد ادا کنم ∴ سرخانه ثانی ای بادشاه عادل شاهان
تاج دار ∴ ازراه سیم بجنابت امیدوار تا از کرمت شاه
زمان در امان بود ∴ سوگند علی صدق تو دست دعا رار ∴ ذیل

باز امدم که سجده بآین خاک پا کنم ∴ هر طاعتی قضا شده باشد
ادا کنم ∴ هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم ∴ هر گه که رو بسوی تو
کردم جوان شدم تصنیف نوروزی که از جهة نواب همایون
گیتی ستان صاحبقران گفته شده در بیجگاه ∴ در دور شاه عباس
ان شاه عدل بنیاد ∴ ساقی غبار غم ما از باده داد بر باد ∴
مطرب ترانه پر کرد ∴ معشوق جلوه دیگر کرد ∴ بلبل دو بیت
خوان شد ∴ رقاص گشت شمشاد ∴ سرخانه دوم
یک له راه امد نوروز روز مبارک ∴ در بزم شاه لب
راه ∴ در ان عیش بکشا ∴ گفتا بشاه عادل که ای عید بادشاهان
تا رست نام بر زر ∴ عشرت مبارکت باد ∴ ذیل ∴

روز نوروز است و شه را مجلس افروزی جشن ٭ ساقیا می ده
که در سالی بود روزی جشن تصنیف بهاریات که جهت نو بهار گلشن
صاحبقرانی گفته شده در بیات نوروز عجم ٭ بهار آمد که جسم گلستان را
باز جان بخشد ٭ بشاخ ارغوان رنگ از سرشک عاشقان
بخشد ٭ بهار این گلشن آرایی از آن رو کرده میخواهد ٭ که او را
خلعت فرخنده کی شاه زمان بخشد ٭ ذیل تا شراب است و بهار
است و گل است ٭ تا که حسن گل بکام بلبل است ٭
شاه عباس سکندر شان بود ٭ تا بجیم عیش و
عشرت جان بود ٭ سرخانه دوم شه صاحبقران
عباس ثانی کز دم ابر بهاران خضر همی را حیات

جاودان بخشد ٭ شهنشاهی که خواهد هر غلامش را کند خرم ٭
ز راه لطف و احسان کشور هندوستان بخشد ٭ ذیل تا شراب است و
بهار است و گل است ٭ تا که حسن گل بکام بلبل است ٭
شاه عباس سکندر شان بود ٭ تا بجیم عیش و عشرت جان بود ٭
شهنشاهی که در میدان بخشش هر گدایی را ٭ ز همت گر متاع عالم
کان و مکان بخشد ٭ به پیش دیده دریا دل او انجمان باشد ٭
که عمان قطره سهلی به نهر ناتوان بخشد ٭ تصانیفی که از جهة
پادشاه عرش مکان جنت آشیان شاه صفی بسته شده باین
ترتیب ٭ تصنیف عراق که از جهة تخت نشستن پادشاه فردوس
مکانی ساخته شده بود ٭ در دلش که تراشند شاهی وا و نند ٭

پادشاهی تو از لطف الهی دادند ٭ ذیل شکر که ایزد نوبت

روزی داد ٭ فتح و نصرت تو نوروزی داد ٭ پادشاه من قبله‌گاه

من دولت باد مدام ٭ عشرت دایم بکام سرخانه دوم

پادشاهان جهان را چو شدی بر سر تاج ٭ تاج و تخت تو مبارک

بستان باج و خراج ٭ سرخانه دیگر حضرت شاه صفی فتح جهان

خواهد کرد ٭ هر چه خواهد دل او فاش و نهان خواهد کرد ٭

تصنیف دیگر در کردونیه کی نظر بر رخ هم کجبخت نمی‌کشش را ٭

بجهانی ندهد جام می عیش را ٭ ذیل تا شراب است چرا باقی و گل ساقی

جام عشرت بکف شاه صفی ارزانی سرخانه دوم هر سر است که در صد نشست

مینخانه بکفت صاف بکرد شراب از خم وار دل بشکفت سرخانه دیگر

مطربانی که بسی صوت و غزل میدانند لب جو در نغمه گشایند

همین نیخوانند صوتی که در عراق ساخته شده بود ٭

ساقی بیا که نوبت عیش است ٭ پیوسته عیش در تجمل شه

صفت ٭ از بهر جشن شاه جام شراب بود نوشش ٭ هر کس که هست

چشم امیدش بیک گفت ٭ این صوت نقشی هم دارد این هست

سرخانه نقش است بهار شد فصلی که بوش گلشن آماده کند

ناله بلبل زهر سو غنچه را خندان کند قولی که در مقام

است بسته شده بود خسروی که ضرب تیغش خصم را

خون در دلست پادشاه هفت کشور شه صفی عادلست

ذیل پادشاهان بنا ها دولت و عشرت زیاد ٭

رو بهر جانب کنی اقبال و نصرت با تو باد ❊ سرخانه دوم روز اول که از دکن

رو در دولت گشود ❊ روبروی افتاب از برج شاهی رخ نمود ❊

باز ذیل خوانده شود بیت میانخانه ❊ زین اشارت در جهان

بس پادشاهی میکند افتاب طالعش کشورگشایی میکند ذیل

که خوانده شود قول تمام است دیگر تصنیف فتحنامه ایروان

که در نوروز عجم بسته شده ❊ ایروان را باز خورشید جهان آرا گرفت ❊

قلعه از خونکار در جان ارتضی پاشا گرفت ❊ گر نمک نشناس

نامردی زدستش نامردی زدستش سفت داد ❊ بار شاه دین تیغ

افتاب اسا گرفت ❊ تا جهان باشد تو باشی ❊ عادل دوران تو باشی ❊

تا زگلشن بهره دید ❊ سرور شاهان تو باشی سرخانه دوم تا عثمان

دادی بر کف شهسوار قلعه گیر ❊ قلعه فولاد شد در مشت لشکر چون خمیر

بس ظفر کردند مردان مصاف از شصت پاک ❊ در تن رومی نشد

چشم زره خالی ز تیر ❊ باز خاقان زمان از نو رخ کاری نمود ❊

که انجمن البرز کوهی را مسخر در گشود ❊ تازه شد هنگام عشرت

که در هر مجلسی ❊ مطرب و ساقی بیکار شوند بود تصنیف دیگر در

محیر ار سفر با دل خوش در تن ایران جان کن ❊ فتح و نصرت

بتو شد روی باصفهان کن ❊ ذیل چشم ایران رهبت حیرانست ❊

تشنه وصل تو اصفهانست ❊ تا سفر کرده از ملک عراق اصفهان بی تو تن

بیجانست ❊ خوش بود فصل گلست زند عیش تلبیت ❊ کام خود از می تلخ و

لب شیرین بستان ❊ تصنیف دیگر در غزال تا بود چرخ برین از جام خورشید پر

تا غم عیش از کف سلطان ایران کم مباد **ذیل** بادشاها سوی

درویشان نگر وازترحم جانب ایشان نگر ۔ کین اسیران چشم بر جان

تواند ۔ تشنهٔ الطاف و احسان تواند ۔ **سرخانه دیگر** بحر معدن عطای شاه

عاجز مانده اند زانکه گنج لعل و گوهر در خور انعام نیست **دیگر تصنیف**

که دربانان رضوان پاسبان بهشت نگار شاه عباس ماضی

بسته شده **تصنیف فرح اباد در حسینی** باز از دل بی ناله و فریاد

خوشست ۔ می خوردن و سیر فرح اباد خوشست **ذیل**

چنگ و دف و نی صدا کند ۔ بلبل گل جدا کند ۔ غم ز دلم برون رود

ساقی که رو بما کند ۔ **سرخانه دوم** از بسکه خزان [illegible]

او را فروخته ورق عکسش بفلک فتاد و گردید شفق **سرخانه دیگر**

تا عکس

تا عکس شفق به بحر افشان شده است ۔ مرواریدش لعل بدخشان

شده است **سرخانه دیگر** دریا بازاست و عرصه ابطال ۔

مرکب کشتی و عجبش باد شمال **سرخانه دوم** گل در نظر و چه چه بلبل

خوبست ۔ با حسن بتان نگار گل خوبست ۔ **تصنیف اشرف**

در مخبر گلشن نواب اشرف فست ۔ غیرتش از رانی نقد

صفی ۔ کافرم مومن هم گرسیده ام ۔ گنج اشرف اکنج اشرفی

ذیل بلبلانش زار زند ۔ اه و ناله وار زند ۔ سرگردان نازند ۔ این سکه کان

کهکیها دارند ۔ از گل جه کان **سرخانه دوم** ای صادارم هیامی کوش کن

روز عیش و نوبت چنگ و دفست ۔ حسن می هر جا که می بینی بگو ۔

وعده ما و شما در اشرف فست **سرخانه دیگر** منزل ما و ای عاشق اشرفست ۔

حسن می بارد ز دیوار و درش ⁂ هر که این میخانه را آباد کرد ⁂ میتوان

گردید بر گرد سرش **تصنیف عباس آباد دوگاه** عباس آباد تکیه

بر ماه زده لاف رفعت به دولت شاه زده **ذیل** اشرف هر چند

داد زیبائی داد ⁂ تاج سر اشرف است عباس آباد ⁂ دانی رخنه هر سه

گشته خاک در او ⁂ زین روی که نام شه بود بر سر او ⁂ نهفت کس

نشنیدم میداد بر سینه هم نام کند عباس آباد که در آهنگ

مغلوب و مراقب ساخته شده که دختر بچه مادر خوانده و مدعای

خود اظهار کرده هر جایک تن گفته معنی گفته و هر جا دو تن

گفته معنی گفته ⁂ مادر صورتی بیاد دارم بشنو بر خسروی علاج

زنده بر ری هی آهاتن ⁂ مادر حکیم نیک تن تنها من ربان

ستدم از سر زلفش زنهار من ⁂ هی هی آهاتن **ذیل** مادر حکیم نیک تن تنها من

اوشی تن ⁂ چون زلف بتان ⁂ بگذر تا بخوریم ⁂ ارد کیف باشم ⁂

من تا بدر عنایم ⁂ عشوه ها کنم ⁂ بر جانش ⁂ تا جها کنم **سرخانه دوم** مادر خود

بگو که بگه حیران شنم ⁂ تو با بدرم لب طبیب و من بسیم ⁂ بار هی هی

آهاتن **بار ذیل خانده سوم سرخانه دیگر** مادر تا کی شوم ز مطلوب جدا

چون کاه سرا که رهائی نماند ⁂ ای صنعتی که در دلم جا دارد ⁂ در دشت

پر سینه که مأوا دارد ⁂ **ذیل** آهوی آهو گیر است ⁂ شکاری

نخجیر است ⁂ دل در پیش اسیر است ⁂ **سرخانه دوم**

پیوسته ⁂ گویان سر راهش گیرند ⁂ آهو همه سرسینه از نگاهش گیرند

سرخانه دیگر یارب صدم بدام کی می افتد ⁂

تو بر ده که صیاد ز پی می آید ؛ سوخته شده در آهنگ رکب
سیر و م سبو بدوشان ؛ بجناب میفروشان ؛ که حباب زنده کی
می کند ز دبجوی ایشان ؛ ذیل ساقیا دمی بده ؛ دلبرستان ؛
قدر تو کسی نمیداند ؛ گر عادل دوران سرخانه دوم شب و
روز کار رندان ؛ لشکار گلعذاران ؛ بروند لیک از خود ؛
بدو چشم اشک باران سرخانه دیگر دل در دهن
ما را الشراب کن حواله ؛ که علاج مستمند بود یک پیاله ؛
تصنیف دیگر در رهادی بسته شده ؛ رهروی سیحوانشم
تا ره بکار من برد ؛ محرمی باید که پیغامی بیار من برد ذیل
در فصل بهار گشت لاله زار ؛ جنتی بود با وصال یار ؛

چشم بر راهیم تا ان یار بدخو کی رسد ؛ تشنه وصلیم تا ترح جفا
جو کی رسد ؛ تا می لعلی ز دل کردم خامیم زفت ؛ در زمان
وصل با او درد دل خواهیم گفت ؛ تصنیف دیگر
در گر دو نیه بسته شده ؛ گر باده خوری بصبحگاهی خوبست ؛
با گوشه چشم خوش نگاهی خوبست ؛ ذیل می بزنی
رمی بده که دور شاهست ؛ ساقی ز شماری گناهست ؛
انکه روز م را سیه کرد ؛ سیه چشم خوش نگاهست ؛
سرخانه دوم تا خال نموده زلف را بکشاده ؛
مرغ دل من بدام قتاده سرخانه دیگر من بلبلکی
سراز دستان دارم ؛ دامن دامن از گلستان دارم ؛

تصنیف دیگر در عراق بسته شده ؛ در چمن سرو روانی ۵
قدحی می بر دست ؛ بر بن بادهٔ کش آن امد و ستانه بنشست ؛ ۶
ذیل که لب خود زمی ناب بگیرد ؛ ده حکم هم که چه گفت و چه شنید
و چه بشنید ؛ من بنده آن لبانم ؛ لب تشنه آن بیانم ؛ و آلوده خسته
جانم ؛ سرخانه دیگر بسکه شد لعل لبش با لب ساغر دمساز ۷
شد سیه مست ترا چشم خودان مایه ناز تصنیف دیگر در کردو نیم
و ماهور بسته تا ز هر باز دست دادیم ؛ در میکده قدم نهادیم ؛
کاکل مشکین و زلف پیچ و تاب ؛ ساقیم بنمود با جام
شراب ؛ شب زلف باده نوشی کرده ایم ؛
حلقه در گوش خم و بنی کرده ایم سرخانه دیگر شبها که در نهایه بستیم

با یا بمی کشتی نشستیم سرخانه دیگر دی شب که غمی فتاده بودم
لب تشنه چون باده بودم ؛ یکدر بهشت و قدح ابادبین ؛
دامن بکشد و گل بخواب چمن ذیل شراب ارغوانی خوشست
اگر توانی گرفتن و کشیدن ز دست یار جانی سرخانه دوم
از بسکه چمن گل اشرف افروخت ؛ هر برگ گلش چه پر تسلی خست ؛
گفتی که برای طول عمرم چه خوشست ؛ دارم زبرای تو دوا بی که
خوشست تصنیف دیگر که در کوشت بسته شده بارم ؛
از راه کرم غافل و از امدار در آرم ؛ بس به آن سرو بستان کم مبادا از سرم ؛
ذیل این چه خوبیست و چه بودست وان چه رویست و چه مویست ندارد زمان
گفت کوه سرخانه دوم شوخ شماری که پنهان از دل و جان منست ؛ من جان

گوییم که آن گل ار گدا این گلشن است ؛ در بانی نیست آسمان به زیر

حور و پری ؛ باید از یار من آموزند ترز دلبری ؛ تصنیف دیگر قجه ی

در حسینی حسب الامر بسته شده ؛ تا رشته جان بزلف تو پیوند است ؛

کار دل من همیشه سر پیوند است ذیل گاهی بعشوه که بکرشمه رخی

نمودی دلم ربودی ؛ دلم نگهدار جهان بیازاره ؛ سرخانه دوم با این همه

جان فشانی اندازه تو سرسنده یک نگاه پنهان نشدی

سرخانه دیگر با عاشق خود نجه کنی شاید از من دل وار تو ترکان

باید تصنیف دیگر در نوروز عجم بسته شده ؛ بوسی از لب پیاله

تا کی بخوریم ؛ در دور چنین شهی چرا می نخوریم ؛ ذیل شوخ خوش

خرامی کو لب تشنه جامی کو ؛ تا مرغ دلم افتد کو حلقه دامی کو ؛ سرخانه دوم

با تشنه لبان وصل کو از نکنیم ؛ بی لعل لبش باده لب تر نکنیم سرخانه دیگر

پیوسته ره مجتبی پیموده ام ؛ فرهاد منم و شیرین لب پیچو یم ؛ تصنیف دیگر در عراق

تو سرو گلشنی خاری چه دانی ؛ تو آزادی گرفتاری چه دانی ذیل قدر عاشق

را همیدانی هش بر زبان بهر فانی ؛ بس از ین تاب فرغم نیست ؛

شه من دیگر تو میدانی ؛ منم در کنج هجران سینه بریان ؛ تو در وصلی چه دانی

حال هجران ؛ سرخانه دیگر بجز مهر تو اندر دل نهفتم ؛ نمیدانم چه بد کردم

چه گفتم ؛ صیادم وانداز شکاری دارم ؛ بر گرد حصار یار کاری دارم

ذیل نازنین رخ برو جام می بده ؛ تا توانی باده پی در پی ؛

دلبر نائی خوش ادائی تو بلائی جان مائی ؛ سرخانه

دویم در دانه شب کمند حلقش ساخته ام برج حصار یار اندر خته ام

سرخانه دیگر من عاشقم و ناله زاری دارم ؛ از ناله بدرد خود
حصاری دارم ؛ تصنیف دیگر در عراق با مطرب
می سربست ادم بکوی تو ؛ تا غنچه دل شکفته روی تو ذیل نکنی
که در برو وا نکنی ؛ خواهم که تو هم در دل من خانه کنی سرخانه دیگر
شبها بسر کویت بگریم و نیرازم ؛ هر خون که بدل کردی از دو دیده
می بارم سرخانه دیگر ساقی بره میخانه خوش خرام مستانه
فتح از غمزه ایران شد بکش در می خانه تصنیف دیگر در هفت بسته
شده هر که ساغر در شب شنبه گرفت ؛ از نکویان سبب گرفت
ذیل بدست شوخ مستی ؛ نازنین می پرستی ؛ داده ام
تا او درد منزل کند ؛ تا زبر حمی چه خون در دل کند سرخانه دویم

دوش

دوشش بر بالین من اندیشه ؛ گفت حال دل چه شد گفتمش
تا نگاهش چشم را وا میکند ؛ تیر مژگانش دل را میشکند سرخانه دیگر
در اینک رگ بسته شده ؛ کافر بچه دیدم در غایت رعنائی
می خورد و نشسته برسنه زیبائی ذیل خوش نازنینی
که خوش خورد شرابی ؛ بود که در دل شب بینم افتابی
دل من یا یار ؛ زنجیر تو کباب است ؛ زنجیر تو خراب است سرخانه دویم
تو بلبل بستانی ؛ تو سرو گلستانی ؛ بگرفته دل از من کس
دانم که تو بستانی سرخانه دیگر من شوهره ما یارم ؛ من طالب
دیدارم ؛ پنهان شرائم کرد ؛ پیش تو گرفتارم ؛ زیبا
پسر کاشی قبچه داو باشی ؛ در حسن جهانگیری ؛ وایم تو چنین باشی

تشنه‌ام ساقی باده ده ۞ بشکسته شانه ده ۞ کاسه سبوحی را نه در
صحن گلستان ده ۞ سرخانه دوم ۞ که در بی آزاری گاهی نگهی
داری ۞ از تیر تو نیاز ۞ عیاری و مکاری سرخانه دیگر
ای شوخ کبوتر بازی ۞ دل جوش آواز ۞ دل در بر من
گبگبت ۞ در چنگ توای شهباز تصنیف دیگر در مخمر
گفتم بدل از دست که داری ۞ نالان الان گفت مژگان
مژگان ذیل بیقرارم سینه بکارم ۞ از دست غمت چاره
ندارم ۞ ای شیخ رنجه بار روی شتاب ۞ آیینه دل صاف کن
زباده ناب ۞ ای شوخ چه با دل خرابم داری ۞ تا کی ز
غمت اضطرابم داری ۞ میکند نشتم از نهی چشم بتر کانی فتاد

گر خدنگش کار دل بهشت زین دادم مباد ۞ من کشته تیر
کانم تصنیف دیگر در حسینی دیدم صنمی فرشته خوبی ۞ نیکو
روشی عنبر بوی ۞ دو زلف و چشمان سیاهش سنبل استا
نست نرگس بستانست ۞ دو نعل رخسار چو ماهش سنبل
استانست ۞ در گلستان است سرخانه ثانی
اگر فته‌ام دلم بهانه جویی ۞ صبا و رشتی کمند موی تصنیف
دیگر در نوا گر باده خوری زنهار آهسته نمی رو کن ۞ کین
دختر زر مرد لبت در جا دلیاری ذیل باده نوش باده باره
از شمار ما بش شراب بیداری ۞ هر جا نوان می ۞ خور دیگر کس
نبود محرم همایه ۞ زمردستی شوان ۞ زلب آوردن

گفتی که شرابم ده پیمانه ازان تو ✻ لیکن نتوان هر جا می خوردن

و غلطیدن ✻ صبحدم چون در می خانه گشود ✻ طرفه کاری چرخ

نمود ذیل ✻ پستی صراحی بدستی پیاله چو می در قدح شد بمن

شد حواله پیاله پیاله پیاله ✻ در کنارم چمن راه افتاد

گل رخی سرو قدی کام دلی ✻ هر که افتاد بساقی نظرم

در خور مطلبم او ادبیرم ✻ تصنیف بهاریات که حسب الامر

بسته شده بود در مغرب و موافق ✻ از فیض بهار عالمی پر

نور است ✻ در هر چمنی نوای صوت دستور است ✻ هر گوشه

گروهی مست ✻ دست یار خود بر دست ✻ در نغمه زبان رانده

وین نقش همین خوانده ✻ تا که سال دمه باشد ✻ در دور شراب شد

تا نشان زنهاشد عمر پادشه باشد ✻ هر سو نگری غزال

خوش سرکانست عشرت همه در دور شه ایرانست ✻ نوروز

و جهان ز نو شد آباد ✻ ساقی قدحی برسم نوروزی داد

که حسب الامر الاعلی جهة زاهدان بسته شده در سه گاه

بار منفعتی که پیاله نوش میکرد تقویت عقل و هوش میکرد ✻ بشنو ما

باده لعلی بدف نی میخورد ✻ نقل تسبیح بجای بیرد ما می خورد

قاضی شهر که تبرز رندهای ناب ✻ وقت تسبیح

رساند همه مشق ضراب ✻ آنکه بر ادرش تا مست

دلکشای ما مهربان ماست ✻ هرگز ابود تاب درد عشق

در ره الم همعنان بمست سرخانه ثانی عاشقان

عاشقان همه پرورند صوت عندلیب ؛ از زبان ماست

درس من گوای ادیب عشق ؛ انچه خوانده ار دان ماست

سرخانه دیگر چون ز میکده پا میکشم ؛ زاهد ار خنده سر گران

ماست ؛ پیرا گر شدم عشق را شد ؛ حسن حرمی با جوان

تصنیف دیگر در زابل ؛ هر تازه گلی که در جهانست ؛ از دامن

اشرفش یکالنت ؛ ذیل جام ارغوانی ده باده تا توانی ده

ساقیا حیاتم بخش عمر جاودانی ده ؛ سرخانه دیگر ؛ اشرف تن

شراب جان راست مارا بدگردن چکار است ؛ تصنیف دیگر در نوا

که حسب الامر ساخته شده ؛ صل اشرت در وقت بیت

نگر تو دانی ؛ یار پنهانی ذیل ؛ آفت جانی مهربانی چند تو ارد ل

دارم نهانی سرخانه ثانی پرخسته جانم ؛ چاره ندارم

نگر تو دانی ؛ یار نهانی سرخانه دیگر پیشم نخواهند نامم ندانند

نگر تو دانی یار نهانی تصنیف دیگر در نوا نگارا بتو بر کس جان که دارد

سر کفر و غم ایمان که دارد ؛ غمت هر لحظه جان میخواهد از من ؛ چه

انصافست چندین جان که دارد ذیل مرا نادیده می انگارد

اما پیشی دارد ؛ که نقش پی محنت دیده ؛ از آسوده نشناسد

سرخانه دیگر با امید وصالت دارم این جان وگرنه طاقت هجران که دارد

سر کوی که فرو از روصیت ؛ امید رستن چندان که دارد تصنیف

دیگر در حسینی بیا که داد صبوح از بهارستانم ؛ برات عیشی از دورگارستانم

ذیل سردی دل می سپارم ؛ می آستی جان سیدهم ؛ ای دل و جانم فدات

سیر دی یا استی سرخانه دیگر پیاله که هر صبح در دست رس بود بیم

ز دست جام می خوشگوار بستانم تصنیف دیگر در حسینی پیا پیاده

می بنوش باده ای تو سرو خوش رفتار می بنوش دستان شو

اگر یاری اگر یار سرخانه دوم دلبران همه شوخ خند نوش خی

و خوش گفتار لب بدگری بکش اگر یاری اگر یار سرخانه

دیگر از من این سخن بشنو ای شکر عیار حرف دیگری

بشنو اگر یاری اگر یار تصنیف دیگر در سه گاه بسته شده جهه

خواندن در قصیده ن سنگری دیدم بنگش بسته بدم گل قدح

چیدم ذیل دیگر چه دیدی چه عشوه‌ها دیدی سرخانه دیگر کهی که شده

لب طامی چند بغیر روی عاشقش دو نمی بیند سرخانه دوم کرشمه سر کرده مرا قلندر کرد

هر آنچه کرده بس بود ادای دیگر سرخانه دیگر دلبر خوش خوی من مونس

و دلجویم پیاله خورده تکیه زده دیگر بنشکرم تصنیف دیگر در چهارگاه بسته شده

جهه خواب رفتن طفل مادری دلدار خود شیخ تو دانی دکار خود مرکس برگری

چیره را الکار و بار خود سرخانه دوم دلبر نازنین بین چون لب خویش

بیمکد تکیه بدایه بسکه باده بعشوه بسکه سرخانه صحن چمن بنار گلست

روی پیاله پر بل است وقت بهار و خرمی رعده صبوب بیست

تصنیف دیگر در دوگاه حسینی در سیر جهان طرفه دیاری دیدم

تمه صنعتی سنگ نثاری دیدم همو سمش از خاک گل و لاله دیده

در موسم سرویش بهاری دیدم ذیل می و مطرب شه

ارزانی باد عالم از خسرو ارزانی باد

تصنیف فتح نامهٔ بغداد و در محیر بسته شده ازگفت و شنید فتح بغداد

اوازهٔ بهند و روم افتاد ؛ ذیل شهی که لشکر ایران بسوی روم کشید ؛

میان لجهٔ رشادت بحجت در رسید ؛ هر کسی فکر سر خویش

کند ؛ با طریق ادبی پیش کند سر خانهٔ دیگر از نصرت

دفتح شه ظفر کرد ؛ قیصر به شهنشاه ترک سر کرد سر خانهٔ دوم

ساقی زنشاط شب بمیخانه ؛ مطرب بدف و چغانه شگفته ؛

تصنیف فتح نامهٔ قندهار در نهفت باعراق بسته شده از در

ازل شهی که نیکو سفر است ؛ در هر قدمش هزار فتح و ظفر است ؛

ذیل بازار نو فکر کاری کرده است ؛ عاشقانه رو بیاری کرده است ؛

چون محبت اردو خانه گرم بود ؛ سیل سر قندهاری کرده است ؛

بهاری

سیر بهاری کرده است ؛ فکر نگاری کرده است سر خانهٔ دیگر

دل سبز بیج زلف چوگان طلبد ؛ هندوبچهٔ سیاه مژگان طلبد ؛

سر خانهٔ دیگر شد فصل بهار و خرمی از شه ماست ؛

سالی که نکوست از بهارش پیداست تصنیف فتح نامهٔ

گرجی استان در پنج گاه ؛ بار نور دیگر از شرق ایمان سرزد ؛

طرفه فتحی زنو از خسرو ایران سرزد ذیل راه میخانه گداست

نوبت شیشه و جامست ؛ سجده گاه عاشق است ان ؛

کوی یار خوش خبر است ؛ زره کداست بی او بیکسی حسرت است ؛

مارو خوشدلی تمامست سر خانهٔ دیگر

سیر اشرف کنیم دوالله و ستانه شوم

وقت ان شد که ذکر ساکن میخانه شوم

رساله کمترین غلامان امیرخان

تفصیل اسامی اصول هفده گانه که اکنون بین الحفاظ موزون و بحر مستد اول است

اول ضرب الفتح ۰ دویم ثقیل ۰ سیم نیم ثقیل ۰ چهارم مخمس ۰ پنجم خفیف ۰
ششم جنبر ۰ هفتم ترکی ضرب ۰ هشتم فاخته ضرب ۰ نهم رمل کبیر ۰
دهم رمل صغیر ۰ یازدهم ترافشان ۰ دوازدهم دور ۰ سیزدهم نیم دور ۰
چهاردهم دور یک ۰ پانزدهم روانی ۰ شانزدهم حربی ۰ هفدهم صوفیانه ۰

بحکم

هیجدهم اوفر ۰ نوزدهم فرع اکنون بیان کنیم که هر یک ازین
جمله بچند ضرب قسمت میشود و طریقه تقسیم بچه نحو بدست متعلم
می اید پس اول از اصولی کم ضرب بنا کردیم که بر بستهٔ ی آسان باشد
صوفیانه سه ضرب دیک دک روانی پنج ضرب دیک دک
دیک دک حربی پنج ضرب دیک دک دیک دک دور یک هشت
دیک دک دک دیک دک فاخته دیک دیک دک دیک دک
دک دک دوسیزده ضرب دیک دک دیک دک دک دیک
دک دک دک نیم دور ده ضرب دیک دک دیک دک
دک دک جنبر دوازده دیک دک دیک دیک دک دیک دک
دک دک ترافشان دیک دک دیک دک دیک دک دک دیک دک

او فرهشت ضرب دیک دک دک دیک دیک دک ال

کبیر پت هشت دیک دک دیک دک دیک دک دیک دک

دیک دک دک دک دک دیک دک دیک دک دیک دک

رمل صغیر دوازده دیک دک دک دیک دک دیک دک

ترکی ضرب سیزده ضرب است دیک دیک دک دک دک دیک

دک دیک دک دیک دک مخمس پت ضرب دیک دک دیک

دک دیک دک دیک دک دیک دک دک دیک دک دک دیک

دک دک دک نیم ثقیل هفده دیک دک دیک دک دک

دیک دک دیک دک دک دک خفیف پت ونه ضرب

دیک دک دک دیک دک دک دیک دک دیک دک

دیک دک دک دیک دک دیک دیک دک دیک

دک دیک دک ثقیل سی شش دیک دک دیک دک دک

دیک دک دک دیک دیک دک دیک دیک دک

دیک دک دیک دک دک دک ضرب الفتح پنجاه ونه

دیک دک دیک دک دک دیک دک دیک دک

دک دیک دیک دیک دیک دیک دیک دیک دیک

دک دک دیک دک دیک دیک دک دیک دک دیک

دیک دیک دیک دیک دک دیک دک دیک دک

الحال شروع کردیم باقسام تصانیف

پس باید دانست که وجه خواندن بی اصول است در تصنیف اعظم است

از خواندن با اصول و هر یک را سه نامی و نشانی دارند
که بآن نام و نشان از هم ممتاز میشوند چنانکه میگوییم کار و عمل
و قول و صوت و نقش و نقشین و ترانه و تصنیف و درساقی و شترو
و در ترکی و دوبیت و راستی و بسیاری از اینها را مهمل کرده اند و از نام توان
شناخت چنانچه معنی دوبیت و درساقی و تصنیف ترکی فخریه
با اصول و سوی شعری که بیان سلسله مدح شود و ابوی
نصری که بیان تاریخ ماوشتها کرده و ذکرها باشد
دارس یاری مشرو ترکان است چنانکه این غلام در رساله

موزون عرض نموده بنا علیه رساله موزون مذکور نوشته
میشود تا متعلمان را قدری معلوم گردد را

چو فرمان از شهنشاه جهان بود | مقر سلطنت در اصفهان بود
شه فرمان روا از لطف الله | شهنشاه جهان سلطان حسین شاه
الهی شاه باشد تا جهان هست | مه و مهر و زمین و آسمان هست
مظفر باد بر اعدا همیشه | رار و نخل دشمن را ز ریشه
غلام پیر خود را امر فرمود | که از طنبور و نای و بربط و عود
برون آرم گروه نغمه یک یک | که گردد خلق را معلوم بیشک
چو من از کمترین بندگانم | بعرض بندگانش میرسانم
کند عرض زمین بوسان درگاه | امیرخان بنده سلطان حسین شاه
که گرچه رو بیابان بود و پرسنگ | کنون آسان شد از سمای فرهنگ
دوازیک زاده چار از دو همه جفت | بمن استاد اول این سخن گفت

که هشت از چهار زاید از همین راه / که شد معروفش فرزانشان درگاه

بود آوازه شش‌های جسم را جان / کنون آوازه را نام است نعمان

ز هر یک دو مقام آمد پدیدار / ده و دو شد مقام نغمه‌ها چار

کنون گویم ز هر یک کیست فرزند / که تا زو دانش شود ز خرد مند

بود گردونیه آوازه راست / که عشاق از هوایش عشرت آراست

سه فرع راست را شد شعبه راز / چرا که پنجگاهش کرده آغاز

سه فرع بسته دارد اصفهانی / که نیریز کبیرش گوشه دانی

بگویم شعبه عشاق را نشش / باوج زابلش پرداخت نقش

ز زابل گوشه بسته نگار است / دگر گوشه‌اش مشابور کار است

ز اوج از گوشه جو بم خورسند / بزرگی از حجی راست و نهاوند

برای معرفت از لوح ده / ز تنگ اصفهان زنگوله زاده

بود زنگوله را یک شعبه غزال / دگر یار چگاهش باشد اقبال

صفهان باشد بورک رسیده / اگر تبریز را دامن کشیده

ز شاه بورک ز بهر گوشه شد لف / شهنشاهی حجازی مخالف

دو گوشه فرع تبریز است گومی / نهفت شه نهاوندی و رومی

گوشت از پرده آهنگ وطن کرد / نوا را با حجاز از خویشتن کرد

نوا ماهور با نوروز خارا / برای شعبه همی سازد مهیا

عراق شعبه را با اصفهانک / کنند نوروز خارا گوشه یک

بل ماهور دو شعبه ناز است / بیات کرد آنکه کارساز است

حجاز آمد مقام ارزده را / سه گاه است و حصارش شعبه پرداز

سه گاه از سکینه گوشه طرازی ... بود روی عراق و ملانازی

حصار ار که باشد گوشه نور ... حجازی عراق است و دگر طور

دگر آوازه ره شد پایه باش ... عراق کوچک آواز نقاش

عراق خرش نوای شعبه مرغوب ... مخالف را نعل کمتر بود محجوب

چه کوچک شد مقام دیگر او را ... بیات ترک شد بابل برادرا

مخالف گوشه دارد بحر نازک ... دگر دارد بدل گاهی چهارگه

بود مغلوب روح ارواح گوشه ... زنبور بنزم او برداشت خوشه

چو زیر افکن ابا ترکش عبران ... بزرگ اندرای گوشه گیران

بیات ارد کمون رزرهاوی ... عجم را چارگاه گوشه رادی

بود نوروز در هم آوازه عینی ... نقاش و سلمک ست در حسینی

عشیران و صبا از نو سلمک است ... ز شعبه در عدد پنجاه و یک است

دو گاه است و مجیر از حسینی ... دو هر یک را بجا دارند عینی

خجسته از شیر است اکیاست ... صبا گوشه ودی مر لیهات

حجاز ترک حسنی نر دو گاه است ... دو گاه مجنم انجا گوشه مست

حسینی مخرجه دارد محیر ... چنین باید برای گوشه اکبر

شش شم آواز شهناز است ... رهاوی بزرگ اندر آن قعات

دو نوروز عرب را و عجم را ... رهاوی شعبه خود کرده کجا

بهر شعبه دو گوشه داده استاد ... چنین دارم از استادان خود یاد

کنون هر چیز از استاد دارم ... ز اهل این فن می شمارم

اول ذاتی درین فن چاره باشد ... اگر باشد کسی در کار باشد

که گر زین چار یک نبود در آن ‌‌ ‌ بگو او فتد ترا باطل گردان

که واجب نزد اهل فن همین است ‌ ‌ ‌ قواعد در میان قوم این است

سیم آهنگ اصوات است پا به ‌ ‌ ‌ چهارم حافظه شد اصل پایه

اثر در سنتی هم هست بسیار ‌ ‌ ‌ یکی که هست باقی فرع آن چار

اگر خواهد په موزون مالف ‌ ‌ ‌ طریق اصطلاحات مصنف

امور عام باشد لفظ تصنیف ‌ ‌ ‌ جدا هر یک زهم در نام تألیف

بگویم تا جدا گردند از هم ‌ ‌ ‌ طریق هر یکی بشناس بی غم

بدان کار و عمل صوت و دگر قول ‌ ‌ ‌ دگر نقش و نقش از نام بی حول

بود تصنیف نام کل عمومی ‌ ‌ ‌ برای بعض می باشد خصوصی

دگر باشد که می را ترانه ‌ ‌ ‌ میاموز ار نمی خواهی بهانه

بعضی

ببعضی ریخته گویند یاران ‌ ‌ ‌ که جی باشند همراه غمگساران

دگر در ساقی و ترکی و مغنی ‌ ‌ ‌ کسی را با من اینجا نیست دعوی

که میگویم نشان جمله یک یک ‌ ‌ ‌ که دانند اوستادان هر یک از یک

بود کار آنکه در وقت در آمد ‌ ‌ ‌ ترنم سر شود آهنگ وارد

ترنم از نقارات است دارم ‌ ‌ ‌ طریق نقش آنچه هست می سپارم

نقارات آنکه در در سرایند ‌ ‌ ‌ ترنم آنکه تردیم دیم تراند

عمل از شعر و شور است سر کن ‌ ‌ ‌ الم از خانه دلها بدر کن

تفاوت از عمل با کار زان است ‌ ‌ ‌ که گفتم حرف استادان همین است

دگر قول آنکه شعر می ایم گفتار ‌ ‌ ‌ ولیکن باید افزایش چون کار

بود نقش هر مصرع نقارات ‌ ‌ ‌ نقش از هر دو مصرع اعتبارات

بود تصنیف شعر چار مصرع / بود هر ضرب را تمکین واصرع

دگر ورساقی از ترکیب توری / بگویم مر ترا گر اهل غوری

گور او علی گفته را ترکی شمارند / بدین معنی که سازخنک دارند

دلی ورساقی از الفاظ ترکان / بود تعریف بزم و عیش و خوبان

چو معنی چار مصرع هست موزون / دو بیت ترکی است ای فلاطون

سوی و بوی تعل تاریخ اکابر / ز رزم و بزم و عدل و غزل جابر

راز اگرم هم می [illegible] شمارند / شکست و فتح را دستور دارند

همین دستور دان این ترکان / ار کس با بیت نام مشهور شان

همین است آنچه در صوت است دیگر / بهار اهی های وعود و طنبور

بسی مدت در این فن رنج بردم / بهفتاد و سه ملتقش ختم کردم

چون ضروب اصول و اصناف تصانیف معلوم شد الحال شروع میکنیم بتصانیفی که در هر ضرب استادان این فن از متقدمین و متاخرین ساخته اند اول از استاد المصنفین اول و آخر خواجه عبد القادر و چون از اکمل قاین بنا کردیم از اعظم ضروب در تصنیف تمام میشود تا معلومات و قوت هرکس بر ارباب خبرت روشن گردد

ضرب الفتح که خواجه کار خیساربان چهره پردازی کرده و بر طاق رواق منظر اهل بینش نجهه از نمایش طبایع گذارده که هرکس را قوتی در این کار بوده باشد لساز و بمشغول کار رخسار که به اصول تمام میشود ضرب الفتح و مخمس و خفیف کار این است

تر دیلا نا در در تن تنی تن تن تنی تن تن در تا نا در در تن دوست

تیلی لی لی لی لی تن تنی تن نن ها در تا نه دل و جان تا نه در

در تنی تا نه در در تا نا در تیلی لا نی تن ا مکرر با صول خفیف

ای خرز رتو چون اینه صورت منیت مکرر بر صبح جنت

همه انوار تجلیست مکرر ضرب الفتح ای یار در در تی تیلیلی تتر دلیلر

در تنه نا تر دلیرا در تن تنی تنی تن در تا نه در در تن تنی تی

در در تا نی تن دوست تنی تی تی تی تیی نا نه در در تا نا در تیلا لی تن

مکرر خفیف ای بر صبح جنت همه انوار تجلیست مکرر

ها هی هی مرای هی هی بل شاه من بل هی هی هی

هی هی هی بل ماه من بل مکرر ای صبح جنت همه انوار تجلیست

مکرر میانخانه با اصول مخمس هر دل که چون قاسم بجانت

نگران شد جانم مکرر ای یار در در تی تتنیی تتر و دلبرا در تنه نا تر

دلبر در تن تتنی تنی تن در تا نه در در تن تنی تنی در در تا نی تن

دوست تی تی تی تتنی تا نه در در تا نا در تیلا نی تن خفیف

هی بر قاعده نت او صورت منغیت مکرر آ ها هی ها

هی مرای هی هی بل شاه من بل هی هی هی هی هی هی

بل ماه من بل هی بر قاعده نت او صورت منغیت مکرر

تر دیلی تن تن تنه تنه تن تر دیلی تر دیلی تر دیلی تر دیلی تر دیلی تن

مکرر هی هی هی تر دیلی تن تن در در تا نی تن دوست تی

تی تنی تا نه در در تا نا در تیلا نی تن هی بر قاعده نت و ا و

او صورت مثنیست ورنش لورک با اصول ضرب فتح
از حافظ کشمش شیرازی تنر ولا دیتن تر ولا تمن تنر نی تنه نی
تنه نا تر ولا دیتن تی لی لی لن تن تدر نا دیم دیم در ه لا دار دار
تنه نا تر ولی تن دره دو دیم در تنه دیم تر و لی تن ساقی نور
باده برافروز جام ما مکرر مطربگی که کار جهان شد
بکام ما مکرر دره دیم دتیا دیم تنتر و لا دیتن تنه نی تنه نی تنه
نا تر ولا دیتن تی لی لی لن تن تدر نا دیم دیم دره لا دار در در تنه
نا تر ولی تن دره دیم دیم تر ولی تن مطرب بگو که کار جهان
شد بکام ما مکرر ذیل اهای اهای اها اها ماه من هی هی
اهای رعنای من اها اها اهای اها اها اهای شاه من بل

مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما مکرر سیای خانه
چندان بو کرشمه رنار سهی قدان مکرر نقارات
دره دیم دتیا دیم تنر دلا دیتن تنه نی تنه نی تنه نا تر دیتن
تی لی لی لن تن تدر نا دیم دیم دره لا دار در در تنه نا تر ولی
تن در دو دیم دتنه دیم تر ولی تن کاید بجلوه سرو صنوبر خرا
ام ما مکرر ذیل اهای اهای اها اها ماه من هی هی اهای
رعنای من اها اها اهای بل شاه من بل کاید بجلوه
سرو صنوبر خرام ما مکرر یار کو ساقی مدی که یار در
کار دلست مطرب لطفی که شیشه در بار دلست
مکرر یاری که تو در عالم گل می خواهی همسایه دیوار

همسایه دیوار بدیوار دلست در. دیم دتبا دیم تتر د للا دتن

تننه ن تننه نی تنه نا تر دلا دتن تی لی لی لن تن تدرنا دیم دیم

در ه لا در در درتنه نا تر دلی تن در ره دیم دتبه دیم تر دلی

تن کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما ذیل اها ی اهاهی

اها اها ها. تن ی هی هی رعنا ی من اها اها اهی اها ها

اهاهی یل شاه من بل کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما

دیگر با اصول ضرب الفتح کی صنعت خمسه الا این

غلام جان بهشت رکه کار نفس که آخته سمابرم را

که اصول دوانی بر اصول خفیف خواجه افزوده با چهار دو

واصول تمم کرده است و کار این است در اندنقارات

اول با اصول ضرب الفتح تتر تللی در تنی تننه دیلر دیر دیلر

ر در تنسی تننه دیلر تر د تلی بر د تلی تر د تلی دیلر دیم دیم ز لا

دیر در در تنه نا تر دیلی تن هی هی در دیلی در دیلی در دیلی در

دیلی تن شعر اول سرخانه خفیف بیاد گردش چشم

تو هر کجا بسته شد هی بدست لها همه چون نرگس بتان

بسته شد نقارات نای ای بدر تتر دیلی تتر دیلی تنسی

تنی تن در در در در در تتنه نا تر دیلی در در تنسی تنا تنی تن

تنه در در تا دیلر دیلر در در تبر نا تر دیلی تر تن هی هی در دیلی در دیلی

در دیلی دیلی تن تکرار ذیل اهاهی اهاهی اها اها اهاهی هی هی اها

اهی زیبای من اها اها اها اها اها اهاهی هی یلی شاه من

اصول خفیف پیالها همه چون نرگس تابان شده مکرر

نقارات سرخانه ثانی ضرب الفتح ترد یللر تر تنی تننه دیلر

دیر دیرلر در تنی تنه ردیلر ردیلنی تر دیلنی تر دیلنی دیلر دیم دیم

تر دلا دیر در در تننه نار دیلی تن تا هی در دیلی در دیلی در دیلی در دیلی

تن مکرر شعر سرخانه ثانی خفیف زان امید که در گلستان

پیاله گشته ی مدام لاله و گل جام باده در دست شده ای ترضرب

الفتح ای یار تر دیلی تن تر دیلی تنی تنی تن در در در در در در در در

نار دیلی در در تنی تنا تنی تن تنه در در تا دیلر دیلر در در تن

نار دیلی تن هی هی در دیلی در دیلی در دیلی در دیلی مکرر ذیل

اهای اهای اهااهای هی هی اهای زیبا ی من اهااها

اهااها اهای هی بی شاه من اصول خفیف مدام لاله و

گل جام باده در دست شده ی بعده مجلس نجابه در یکاه با اصول

مخمس در حبت بضرب الفتح مست از شهره است عندلیب انه

ای یار تنر دیلی تنر دیلی تنی تنی تن در در در در در در تننه نار دیلی

در در تنی تنا تنی تن تنه در در تا دیلر دیلر در تن نار دیلی

تن هی هی در دیلی در دیلی اصول خفیف نفس که غنچه مرغان از

این چمن شده اهای اهای اها اهای هی هی اهای زیبا

ی من اها اها اها اها اهای هی بی شاه من اصول

خفیف نفس که غنچه مرغان درین چمن شده ی بعده مکرر با اصول

روانی از مکرر حبت بضرب الفتح لب شد زرده

زبان زسر جان   از بدن ما شاه ایران ای باز

دیجی تنر دیمی تنی تنفی تن دردرد در در در درتنه تا ز دیمی

تره دردر تنی تنا تنی تن نه در در تا دیم دیم دیلر دیلر دردر تنه

تا ز دیمی تن هی هی در دیمی در دیمی در دیمی تن تکرار نقش که اخته

مرغان درین چمن هستند ذیل اها هی اها هی اها هی اها هی

هی هی اها هی زهای من اها اها اها اها هی هی بل شاه کن

اصول نقش که اخته مرغان این چمن هستند هی بد

حرف دیگر تصنیفی ما صول ضرب الفتح شروع شغل میکنیم

ابتدا از کار سعادت در سراتقف و غیرها از قول بهرن صنف

تنه تن در تنه س تره له تل لل لن دیم دره لا در درتنه تنی

دلی تن تنه تا ز دلی تنی ز ره لی من تن در له تل لن دلی تن

تا دلی تنی تنه تا ز دلی تن تکرار صاحب سعادتی که مروت

قرین اوست   نقش پیچ پیچ عکس نگین اوست

تکرار تقارات ثانی دادر تنی ترتن له تل لل لن تل لل لن

دلی تن در تن دیم دره له له دیم تکرار نقش پیچ پیچ

عکس نگین تو است تکرار تقارت سرخانه اول تنه تن

در تنه تن تره له تل لل لن دیم دره تا در در تنی دلی تنی تنه تا ز دلی

تن تر دلی تن تن در له تل لل لن تر له لل لل لن دلی تن تا دلی تنی تنه

دیدم چو نقش سنبله در صحن آسمان   زان نکته سنج نقش که فلک خوشه

چین دوست تکرار دادر تنی ته تن تر له تل لل لن تل لل لن دلی تن

در تن دیم دره له لله دیم مکرر زان گفته یقین که فلک خوشه چین اوست

ها ها ها های رعنای من ... لوزدور ان سلیمان شه بود مکرر

ها ها های زیبای من خرم و خندان سلیمان شه بود مکرر

زان نکته شد یقین که فلک خوشه چین اوست سیاگاه

دیم دره له تن لل لن دادر تاتی تن دره له دیم دیم دیم دره له تی

لل لا نی تن مکرر تا هزار دیار جلالش دعا کنند مکرر دیم دره لا

در تا تره لا در تن تن تا نه در تا ده یم دیم تره دیم دره له دیم مکرر

دادر تنی تن تره له تن لل لن ولی ولی تن در تن دیم دره لا لا له

دیم مکرر قطب سپهر صوفی خلوت نشین اوست ذیل ها ها

ها های رعنای من ه تا بود دوران سلیمان شه بود ه ۷

ها ها های مقبول من خرم خندان سلیمان شه بود قطب

سپهر صوفی خلوت نشین است عمل شده در عراق عرب

از شیخ عبد علی بصری الاصل با اصول الفبل شعر سرخانه اول

شروه باد ای دل که یاران شمع را پروانه ام مکرر نگاه آشنا

یش با خرد بیگانه ام مکرر نقارات اول سی یار دیلر دیلر

در تنه تا تر دی تن دادر دی دادر دی دادر دی دادر دی دادر دادر

ادر دادر تنه تا تر دیلر در تن تی تی در تنه تا تر دی تن مکرر نگاه

آشنایش با خرد بیگانه ام مکرر شعر سرخانه ثانی

این زهر چشمی در آتش آن زهر گل در نهر دوشش مکرر رنگ

عشق قند داغ بلبل پروانه مکرر هی یار دیلر دیلر دادر تنه تا تر دی دادر تن

نگر د ادرتی در ما نه‌ شنیدیر ا تن نگر د تی تی در درتنه ناتر دیلی

تن دارد دیلی دارد دیلی دار دیلی دار دیلی در ددر درتنه ناتر ددیلر درتن

نگر تن تی در درتنه دیلی ان نگر یکت عاشقند داغ دل

و پروانه ام کر بسا نخانه بی نصیبم از شراب وصل کو بی جمن حبیب

نگر تنتر ددیلیر در تن تر له در درتنه نادر دیلی تنه ناتر دیلی تن نگر

تن دیلر در تن تر له در درتنه نادر دیلی تنه ناتر دیلی تن نگر

هر نکو ان در برف شبه تاز از ل بیمانه ام نگر باز کو

تن ددیلیر من تاه در نا دیلر در درتنه ناتر دیلر در تن تی

تی در درتنه ناتر دیلی تن نگر بازکو عکس گل روی تو اگر

در جمن افتد بلبل شاد من بل شود ای ظرافی بسر ما کن افتد

بلبل شاد من بل یکت برف بهم ریزد شود از کفت من زدیت

بل جابر ما بسازیم تر بیم که بسخن ایب شود از دین افتد بی بیت

ناز بتن بل دادریلی دادر دیلی تن زدیار ززدیتن دیلر ددیلر ادر دتن

تن ت ادر درتنه درتنه ناتر دیلی تن نگر کرن فتنه روز از ل

بیمانه ام جواب عمل نیز ده در حسینی و غیرها با اصول لفس اکمه تن

علاماتن اشیر خان ای دل که ما درویش این کلاه زرفعان تشیم

نگر که در گلستان با نور چشم بلبلان بسیم نگر نقیرات نیز خا اول

نتر دیلر در تنی تر دیلی تن تن دیر دیر در در تنی تن بی تر دیلی تر تر

تنی تر دیلی تن تن دیر دیر در در تنی تر بی تن تن در تنی در دیلی

تو دیلی در تر دیلی در دیلی در دیلی در در در در در در ارتن نگر که تا در

که تا در گلستان نازم چشم بلبلان باشم مکرر دیل اا اا ها ای ها سرو ناز

اا اا ها ای ها سست ناز نازم بنشین بنشین شاه من که تا در گلستان

بود در چشم بلبلان باشیم مکرر حالت ثانی گر زکشته بال غیرت پروانه

را سوزیم مکرر که او در پای شمع افتاده و تا جان فشان باشیم مکرر

تنن در دیر در تنی تن دیتی ترن تن دیر دیر در در نی تر دیتی تر دیتی در تنی

تر دیتی تن تن دیر دیر در تنی تر دیتی تن تن در دیتی در دیتی در دیتی

در دیتی در دیتی در دیتی در در در در در در در تن که او در پای شمع افتاده

و تا جان فشان باشیم مکرر دیل اا اا ها ای ها سست ناز نازم

اا اا ها ای ها سر ناز ناز ها بنشین ها شاه من مکرر

که او در پای شمع افتاده و تا در جان فشان باشیم مکرر سیاه مجر

اگر با خیال یار شوم بر گرد ای ها مکرر ترن دیتی اتنی تر دیل تن

تن دیر دیر ادر تنی تر دیتی تن تن دیتی تر دیتی تر دیتی تر دیتی

تن تن دیگر با خیال روی او در گلستان باشیم مکرر تنن دیر دیر

تنی تر دیتی تن تن دیر دیر در در تنا تر دیتی تر دیتی تر دیتی

تر دیتی تن تن دیر دیر در در تنی تر دیتی تر دیتی تر دیتی تن تن

دیر دیر در تنی تر دیتی تن تن در دیتی در دیتی در دیتی در دیتی در دیتی

دیتی در در در در در در در تن وگرنه با خیال روی او در گلستان باشیم

مکرر دیل اا اا ها اا ها ای ها سرو ناز اا اا ها ای ها بنشین ها شاه قلم ای

ها ست من وگرنه با خیال روی او در گلستان باشیم مکرر گو

چهارپاره گاه دیگر ها تنن دیر دیر دنی تر دیتی تن تن دیر دیر تنی تر دیتی تن تن

دیر دیر دیر در تننی تن تن تن ردی ردیلی اردیلی اردیلی اردیلی اردیلی

تن تن ددیران شد بهشت از رونق تختش جهان سده جهان

مسعود شمس خاتم دنوشیروان مانند رونهیش طالع تقدیر رب المشرقین

قبله شاهان شهنشاه جهان سلطان حسین تنر دیلر اردتلی دیلی تن

تن دیر دیر در در تی تردیلی تن تنر دیلی اردتننی تردیلی تن تن دیر دیر

دردر تلی اردیلی دردیلی اردیلی ار در در د در د در تن قبله شا

ن شهنشاه جهان سلطان حسین ذیل ا ها ها ها ی اها سرتاز

ا ها ها تاها ها ی اها ست تاز اها قبلم ی اها شاه تن

قبله شاهان شهنشاه جهان سلطان حسین کار و شت ارجن ار

[illegible] المصنفین خواجه عبد القادر المراغی رحمه الله علیه کردش بورک

ها اصول ثقیل سه خنه سر خانه ها ... تاها وردرتن تنتنی لی لی لی لی

تن دیم تکرار دردر تن دیم دیر دیر تا و تنتنلی نی بی تکرار هر که از صحبت

رستم دافراسیاب کن تکرار بر شنو بهر بدیت سخن از بوتراب

کن تکرار تاها دردر تن تنتنلی لی نی لی لی تن تاها از ار تن هر دی

دیر دلی اردیلی داردیلی اردیتی دیر دیر دردر تننی تکرار تاها ار جز

تن اها ی جانم اها قبلم ی تکرار شنو بهر بدیت سخن از بو

تراب کن تکرار هیرم ی ی جانم ی ی تکرار هیرم ی ی جانم

ی ی جل شاه من جل تکرار شنو بهر بدیت سخن از بو

تراب کن تکرار سر خانه ثانی تا تا تا تا وردرتن تنتنلی لی

لی لی لن دیم درله دیم تکرار ار ار تن دیم درله دردر تاها در تنتنلی جانم

مکرر در در تن دیم دا در تن دیم درله در در تانا در تنهیمی جانم مکرر

تن تسبیح خوارجی که ... مکرر جهت مکرر در گردن سکان

چشم شتاب کن مکرر تانا در تن تنی لی لی لی لن مکرر در تا

تانا دادر لی دادر دیلی مکرر دادر دیلی دادر دیلی تن تنی لی در دیلی ادیلی مکرر

دادر دیلی دیلر دیر در در تنی مکرر تانه در در تن ا ای وی جانم هی

مکرر در گردن سکان چشم شتاب کن مکرر ذیل سرم هی هی جانم

هی ای مکرر سرم هی هی جانم ها هی یل ... تن یل مکرر

در گردن سکان چشم شتاب کن مکرر تانانه تنی تنی تنی تانه در

در در تن مکرر در دادر تن دادر تنی در در در در تانا تنهای

تن مکرر از شاه دشت ارجنت اگه خبر شود مکرر

دیم دیم درله دیم درله در تا ... دیم ... ای ای جانم هی مکرر

بر کن جهان زار زن و نشین جناب کن مکرر ذیل سرم هی هی

جانم هی هی مکرر سرم هی جانم هی ... یل مکرر کن جهان

زار زن و نشین جناب کن مکرر تانا تانا در تن تنی لی لی

لن ها تا دی تانه در تا مکرر تانا دادر نی دادر دیلی دادر دیلی مکرر

دادر دیلی در تا در تا در در مکرر تنی تانه تا ها جانم ای ای جانم هی

مکرر بر کن جهان زار زن و نشین جناب کن مکرر عمل لاله

زار در راست و سه‌گاه و غیرها با اصول ثقیل شعر و تصنیف

از گفتهٔ علامان امیرخان ای چو لاله زار داغ رشک

جمال تو ای مردمان دیده تنگ خال تو در دیلی تنا در دیلی

تی تن در تن ار دلی تنا در تن تنه در در تا تنه تن در تنه نا تر دلی

تن تکرار دلی مرو تن تن تقریبان الی بکرد ذیل اهای اهای اها

اها ها ها ها اها ها ها ها ها ها ها ای تی تی یچ ی من

تکرار دی مرو مان دیده تقریبان چل تو تکرار میانخانه در اوج دکر دو نیه

چشمی که اهوان حرم از پیش دیده کرد دلی در دلی تی تن در تن

در دلی تنا در دلی هی تن در در تا تنه در در تنه تا تر دلی تن تکرار

خون گریه میکند ز خیال غزال تو تکرار دل اهای اهای اها

اها اها اها هی هی هی ای ها ای اها اها هی اها اهای هی عیب

ای من خون گریه میکند ز خیال غزال تو تکرار باز گو ما

اصول فاخته ضرب اه ار دمی که جلوه ده بر غزال حسن تکرار

حسنت خطی چنانکه بنهد نافه بر رخم تکرار رجعت تقریبان در دلی تا

در دلی تی تی تن در تن در دلی تنه در در تنا در در تنه تر دلی تن

خون گریه میکند ز خیال غزال تو تکرار ذیل هی اهای اها

اهای هی هی اهای اها اها اهای اها نیمی اها اها اهای هی

زیبای من تکرار خون گریه میکند ز خیال غزال تو تکرار در پنجگاه

عمل چنین بیاض از اصول الفقیر ارتضی قلی بیک غلام همه کار و جامع

مشهور بیات کی شدم نزدیک آن یکه دان ذلف را حرف نکرد

شد که بین شب که چشم کار صد چون تکرار در تن تل ل

لن تر لا در لا در لا در لا در لا در لا وهم تنه لا در در تنه تر در تل ل

لا نا دا در لی تکرار هی هی تر دا لل لر در تنه تا تر دل لل ر

در تنا [illegible] تن لی لا نا وا در لی مکرر شد گا ای شب که چشم

کار صد چون نکرد مکرر ذیل ای یار اا هی اا هی اا ها ها من هی

هی اا هی ها ها شاه من [illegible] اا ها اا هی عیسای من [illegible] شد که این

شب که چشم کار صد چون نکرد مکرر سر خانه ثانی آنچه با من کرد تو ای

مهر عالم سوز او حسن خارا سوز لیلی با دل مجنون نکرد مکرر در در

تن تل لل لن تر لا در لا در لا در لا دیم در لا در در تنا تره تل لل لا نا

وادر لی مکرر هی هی تنتر دل لل لر در تنه نا تره دل لل لر در تن دلر دل

لل لر در تنه نا تره دل لل لر در تنا تره لل تل لا نا وادر لی مکرر

حسن خارا سوز لیلی با دل مجنون نکرد مکرر ذیل ای یار اا ها

هی اا هی اا ها اا ها ماه من هی هی اا هی اا ها شاه من

ها اا ها هی [illegible] تن حسن خارا سوز لیلی با دل مجنون نکرد

بر هم بدست تور الصبا عمل [illegible] هم ثقیل سر خانه اول هر که نظر بر تو کرد

جانب بستان نشد [illegible] ارز [illegible] تا دل خوار جا لشد

تی تنی تن تی تنه تن نا در فی جانم دیدر لا در در تنا تنه تن نا در

لی ای یار ولادر تنی تی تنت تنه تن در [illegible] تا آرزوی روی تو از

دل وز جان نشد مکرر سر خانه ثانی تا تو نمودی جمال چهره گلگون

رفت برون از دلم مهر تو از جان نشد تی تن تی تنه تن نا در

فی جانم دیدار لا در تنا تنه تن تا در لی ای یار ولادر تنی تنی تنا

تنه تن در ناها مکرر ترجیع [illegible] رندم [illegible] نام اکرمن [illegible] ای قصه مکرر

دیدر لا در در تنا تنه تن نا نا در فی ای یا ولادر تنی تی تنا تنه تن در ناها

مکرر عاشق بیچاره را کار بسامان نشد تا بر در نا در در نا نه زر ما تل الایم

در در تن تاره تل لا ما دا دری عاشق بیچاره را کار بسامان نشد عمل کرم

صافیا بر بر بو بیطبکیان بابهرانی ثقیل دیم ثقیل ساخته سرخانه اول

تو آن گلی که مه آسمان زمین بوبسد فلک تنه ره فرود آید حسین

ز بوبسد تنه تن در در تن تنه نی در دی نا نه در نا گر تن دار تنه

نا تر دیلی تن تن در در تی در در تنه تن دیلی تا نه در نا کرر در در

تی در در تن تن تنه تن در دیلی تا نه در نا رسد ره فرود آید و

جبین تو بوسد بنان لطف سراحی که جان لب رسد تا نه تنه تن

در در تن تنه تی در دیلی تا نه در نا اگر نسیم صبا رگ یاسمین تو بوسد

مکرر باد کو ثقیل ای یار تن تر دیلی لر در تی تا نه در در تی تا نه در نا مکرر

رلا در تتر دیلی لر در تر دیلی تن مکرر اگر نسیم صبا رگ یاسمین تو بوسد

کار هزار با اصول مخمس در نغمه نیشابورک شعر و تصنیف از کمترین امیرخان

در در تنا در در تنا تتر در در در تنا در در در در در در در نابل شاه

تن هی هی ای یار دیلا دیلا دیلا دیلا در دیلنی در دیلنی در دیلنی دیلا لی

دیلی دیلی دیلی دیلی دیلی دیلا در دیلنی در دیلنی در دیلنی در دیلا دیم

دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم در نابل شاه من دیم دیم دیم دیم دیم دیم

دیم دیم در نابل شاه من مکرر گر بفردوس نسیم سنبل تماشا نکنم ذیل

ا های ی ی قسیم هی هی قسیلم هی ی ی هی هی هی هی هی هی

بل شاه من مکرر گر بفردوس نسیم سنبل تماشا نکنم مکرر سرخانه دیگر در در تنا

در در تنا تتر در در در در در در در در در در در در در نابل شاه من هی هی ای

دیلا دیلا دیلا دیلا دیلا [illegible] دیلی دیلا دیلی دیلی دیلی دیلی

دیلی دیلی دیلی دیلی در دیلی در دیلی تی تقز دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم

دو نابل ما من [illegible] دیم دیم [illegible] در بابل شاه من شعر سرخانه

دیگر مرشد و قبله ام نقش عمن بی این مگر جبان بخاک قدمش حیف که هوا

نکنم ای یدنی دیلا دیلا دیلا دیلا مکرر در دینی در دینی در دینی در دینی مکرر

دیلی دیلی دیلی دیلی دیلی دیلی دیلا دیم دیم دیم دیم دیم دیم در بابل ماه من

جان بخاک قدمش حیف که نشود [illegible] شعر بنجانه مرغ پر سوخته ام من

سلیمان [illegible] تکه عرض تا کی نکنم مطلب [illegible] نکنم ای یدای دیلا دیلا

دیلا دیلا تکه در دینی در دینی در دینی در دینی دیلی دیلی دیلی دیلی دیلی

در دینی در دینی دیلا دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم دیم تا بابل ماه من

عرض تا کی نکنم مطلب و پروا نکنم مخمس از مرحوم حبیب الله [illegible]

شاگرد مرحوم عبد علی چرخم نشستم ابیر بر با کس بس با کس

را که چرخ با کس کرد مکرر کاهی تصنیف بورحسینی ابل دل مکرر چون دور

بما رسید رو وا پس کرد مکرر بی یار تن تن دردار تن تن مکرر در دار تن

تن دردار تا نه در بای بی دلره درد تن تن نی تا نه در با چون دور بما

رسید رو وا پس کرد مکرر ساخته و نوشته شده است سنبل

سیاه بر سمن مزن لشکر حبشی بر ختن مزن تره یله یلی یلی یلی لی تره

تل لل جانم یله یلی یلی یله لی لا لشکر حبشی بر ختن مزن باد صبح دم

همدم گلی غنچه دیگر بر دهن مزن تره لله لی یلی یل لی تره تل لل جانم

یله لی یله لی یله لی یله لی یا غنچه را دیگر بر دهن مزن تصنیف ابو [illegible]

صوت بیاتی با اصول مخمس و بیات دلبری دارم که با من بیوفاست

[illegible] انم در کجاست یکی این چنین [illegible] بهر دو فاست صوتی

بیچاره دایم در جفاست مکرر [illegible] یار یله لالی مکرر

[illegible] یار یله لالی

مکرر صوتی بیچاره دایم در جفاست مکرر سرخانه دیگر بدستور هر که بیند

سامان اوست داله سرگشته و حیران اوست مکرر تاکی ای بیسامان

بیسامان تاکی مکرر همچو زلف عهد و پیمان تاکی [illegible]

یله للی لی تن للی للی های یار یله لالی یله لل لی های یار یله لالی

همچو زلف عهد و پیمان تاکی

ایضاً از بیر صوتی با اصول مخمس در مراقی

چه شود اگر ز جامی سر سر دوران مکرر چو گل عذار ساز و

رخ زرد ورزه مبتدان مکرر سرخانه سرور شاهان جهانی یار

جهانی عالمی را دین [illegible] جهانی یار دانی مکرر سرخانه دیگر نظری بحال

من کن که ز دو بسته ز غیرت کادم بکشم مکرر خواهد که بجز از کشتن مدام

سرور شاهان جهانی یار جهانی عالمی را دین دانی [illegible]

عمل چهارده دول استاد المصنفین خواجه عبدالقادر مراغی چهارده دول دوراران

جفا کردن شکست تن تن تن در دتن [illegible] دل لل لا نا

دادر نی دره دیم دو دیم در در تن تن [illegible] لل لا نا دادر نی

تره دل لا در تن [illegible] تره تل لل لا نا تل لل لا نا تل لل لا نا [illegible]

تره دیلی دیلر در دیلی در دیلی در دیلی دیلر دیم دیم دیم دیم دیم

دم در نا دل [illegible] شاه من مکرر همنشین با پایه تخت سلیمان تو باد

ا ها هی ی هی قبلم هی هی ی هی ی هی بل یا من نکرر

همیشه باپایه تخت سلیمان تو باد نکرر تصنیف با اصول مخمس در نغمه

پنجگاه و غیرا اراهیم کلپایکانی همشیره زاده شاه مراد تصنیف

صد شکر که گلشن شفا شد بدنت صحت گل عیش تخت بر بر تنت

در و یم دیم تنم تمر و للا در تن ترلی تنی تدر درنا تا نی تنی تنه نی

تدر درتن تا تره تل للا ها و ادر نی نکرر صحت گل عیش تخت بر بر

تنت نکرر میخانه دولت بزرگ الفت تکمی من اران حی

ترسی نکرر گر اتش این بسوزد بدنت نور و زعرب تا در نانه

نی تدر در تانا ترتل لی جانم نکرر ترلا ترلا لا و ید رلا ادر تانا تر تل

لی شعر تازگو انم که بلبل عیش خندان شود نکرر چو غنچه بگویم اب

حیران شود نکرر در و یم دیم ویم تتر و للا در تن ترلی

تنی تدر و در نا در نا تا نه در نا تنه نی تدر در تن تره تل للا ها دا

در نی نکرر سرگان من اشنا سرگان شود نکرر شعر از خواجه حافظ

گر تیغ بارد در کوی ان ماه گردن نهادیم الحکم لله نکرر میخانه ایمن

تقوی ما نیکت دانیم نکرر لیکن چه چاره با بخت گمراه نکرر

پیران جاهل شیخان گمراه میخانه کارم مست از لعل دلخواه

عیشم قطع ره زین وادی خون خاره کردن شکلیت عمل مجلس ارا

در نغمه نوا اصول مخمس شعر و تصنیف از گفتن امیر خان

روز نوروز است گل ستانه در صحن چمن نکرر خیمه زد بر سبزه و افراخت

چتر نسترن میخانه در نوا مجلس ارا ... بهار ارغوان مجلس فروز

نوجوان بهار امروز وار باد انجمن شدم بکام شاه دین سلطان

حسین فصل بهار در نظر گل در تعل معشوق و عشرت در کنار مکرر سر

خانه دیگر سبزه فرش مجلس و فراش باد صبح دم سرو چه خدمت

کار و مجمر شد درخت نارون رفت چون خورشید عالم تاب

در برج حمل شاه دین در باغ و در روش شد دیگر صحن چمن

شد بکام شاه دین سلطان حسین فصل بهار در نظر گل در تعل معشوق

عشرت در کناره

ذکر عمل صحبت باسم استاد المصنفین متقدم و شاعر بی خواجه عبد القادر مراغی رحمه الله

الحمد الله که صحبت داد ایزد دلفگار

را بعبرت برگرفت از خاک ره افتاده خار را در در تن تل

لل لن تتره دللدر تاتاتی تی تنه نی تاتی تانا دره دیم لل لل لل لل

لی گرافتاده خاریرا گرای هی هی خاریرا ذیل اها اها جانم قبلیم

اها سیرم جانم اها خانم قبلیم اها خانم باری ای هی هی قبلیم هی افتاده

خاریرا گر از خیل فراموشان شویم از ما که یاد آرد مگر گاهی بخواطرها گذارا

قبلیم یاریرا در در تن تل لل لن تتره دللدر تاتاتی تی تنه نی تاتی

تانا دره دیم یل لل لل لل لله لی مگر گاهی بخواطرها گذارافتیم

یاریرا مکرر ذیل بدستور اها اها جانم قبلیم اها میری جانم اها خانم قبلیم

اها یاری ای هی هی قبلیم هی که وارد یاد این بستان چو من بلبل

هزاریرا

تصنیف نقش در نغمه انوار از شریف همدانی با اصول مخمس

شعر سر خانه اول سرو نو گر با شنید کین لل نفسی بجا شنبند

شوخی وتنازی یار لطفی مال حسن تو گشته تشریفی بلی بلی للالیه

لالی یلی یلی یللا یا یللا یا یلالی یا یل حسن تو گشته شریفی کردی که زکو

ی یار خیرد در دیده چو تو تبان شنبه یلی یلی یللا یا ریه لالی یلی یلی

یللا یار یلالی مکرر یا یل حسن تو گشته شریفی مکرر عمل در بوسلیک با اصول

خفیف از کبیر بن غلامان امیرخان سرخانه اول پهلو تهی زنبر دم

پیدا ز دکرده ایم مکرر قطع نظر ز هر چه توان کرد کرده ایم مکرر تنه ننه دردر

تنه نا تر دیلی تن مکرر تا تنی در در تنه نا تر دیلی تن هی مکرر قطع نظر از هر چه

توان کرد کرده ایم مکرر زیل اما اما اهای هی رعنای من هی هی

اهای زیبای من مکرر قطع نظر ز هر چه توان کرد کرده ایم مکرر سرخانه

دیگر چون کرد با در راه منزل نبرده ایم کاهی میان قافله گرد کرده ایم

تنه ننه در در تنه نا تر دیلی تن تا تنی در در تنه نا تر دیلی تن ی مکرر

کاهی میان قافله گرد کرده ایم اما اما اهای هی رعنای من مکرر

هی هی اهای زیبای من کاهی میان قافله گرد کرده ایم مکرر بیانخانه

آسمان ز رنگ ما نتوانی بر آمدن تنه ننه نا تر دیلی تن تا تنی در در تنه

نا تر دیلی تن هی مکرر خون خورده ایم تا که رخی زرد کرده ایم مکرر زیل

اما اما اهای هی رعنای من هی هی اهای زیبای من خون خورده ایم

تا که رخی زرد کرده ایم مکرر عمل با اصول خفیف در نغمه عشیران

از مظفر گل های کاشی مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید

که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید دله دله تره دل لر

در نا تره تل لل لی هی که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید مکرر

بیانخانه جبرئیل این باغ بهر سعد که من دله دله دله دلر در تا

تا تره تل تل لی هی تکرار تانه دردرتا دردرتا تر دتل لل لی هی تکرار
ناله بیهش شوم گر قفسی می اید تکرار باز گو دردرتن تل تن تن تره دللا دیرتن
دیم دره للا دره دره تن دیم دره للا دره تن تانه دردرتانا نره تل لل لی
هی دردرتنی تل لل لی تنرد دللا درتن دیم دره للا دره تن تانه دردر
تا نا تره تل لل لی هی ما در بیشوم گر قفسی می اید تکرار عمل با اصول خفیف
لا اورمی یلی بلاگردان نازت رنجش بجا مکن تکرار ای سرت
گردم تعاقل زین بیش مکن تکرار تحنانه بسته ام از دست هجرت
چون کردهای گریبان چاک ای کمان ابروت تیر استغنا مکن
تنه تنا دردرتن تن تدرتا تنه تنه دردرتنه تا تره لی تن
تکرار ای کمان ابروت تیر استغنا مکن تکرار صرفانه دیگر

بابر

بی سبب با دلبر خود طرح جنگ انداختیم تکرار شیر تحسین که سوی
کعبه سنگ انداختیم تکرار شد بکام عالم دیدیم بکام ما نشد تکرار با بنیای
فلک گویا که سنگ انداختیم تکرار تنه تنا دردرتن تن تدرتا تنه
تنه دردرتنه تا تره لی تن تکرار با بنیای فلک گویا که سنگ
انداختیم تکرار تصنیف و اصول خفیف و نغمه عراق و نوروز عرب
از مرحوم حافظ کاظم چاطی باشی سابق تنه نی تنه نی تنه لی
تانه دردرتا تا تره تلی جانم تکرار تتر دللا در تنا نی تانه دردرتا تره
تل لا نا داور لی تکرار جانشه نه کر زحمت چشم انکنم سوی دیگر
خوشش نمی اید تحرز روی تو ام روی دیگر تکرار تنه نی تنه نی
تنه نی تانه دردرتا تره تلی جانم تکرار تتر دللا در تنا نی تانه دردرتا تره تل لانا

دا ندنی تکرار دیلی آ هی یا هی آ ها ها ها هی جل ماه من هی اها ها هی اها

اها هی هی یار بل شد ه من اها اها اها اها اها اها هی هی یار بل ماه من

تکرار میانخانه ایکی هی پشیمی زمن گل تن نا هی زاتی بل گجابت تکرار

تن تن دیلی در تنه نا ری دار درتن ناره تلی جانم تکرار بحر ل او دردست

امنم ایم و گل گی نت تکرار زدیلی اها هی آها هی اها هی یلی ماه من هی

اها اها هی اها اها هی هی یار بل شد ه من اها اها اها اها اها اها اها

هی هی ره ده من تننه تی تنه نی تن تن تن تدر در تنا نره تلی جانم تکرار

جان بکست ان پری رخساری ازسرنا قدم تکرار درنه شکل

انجمن درنقش است گل گجابت تکرار دیلی اها اها من هی اها اها هی

ل ماه من هی اها اها هی هی یار بل شد ه من اها اها اها اها اها اها اها هی

هی یار ماه من ح. تکرار درین مرتبه شکل و انجمن درنقش است گل گجابت

تکرار گلدی بابا حیدرلی خفیفی درنغمه اغت از خواجه عبد القادر

در در تنی تی تنه نی تا تنه تنه ره هی تن تی تنه نا تنه نا تن تن دلره دلره تانه

در در تن تنه تن در ده لی تا نی تن تکرار گل قی شنع دیار خوش

نبا شد تکرار بی باده بهار خوش نباشد تکرار تنا در نا در نا تن تن

تن تن در در تنه نا تنه دیلی تکرار قتر دیلا در تنه نی تا نه دیر در تن

دلی تا نار بها هی تن در بره و نم ده در تن نی تانه ورید تنا

تن تن در دلی تا نی تن تکرار سر خانه تا نی

در در تنی تی تنه نی تانه در نا و اهو تنی تی تنه تا تردیلی

تن دلره دلره تانه در در تنا تنه تن در دلی تا نی تن تکرار

سیر چمن و سیرهای بستان مکرر نی لا بی عذار خوشش نباشد مکرر

تنا درنا درنا تنا تن در درتنه نا تر دلی تر تر دلا در تنه نی تنه

در در تنا دلی تانه یا هی تن دره دیم و در در تنه نی تانا در در

تنا تنه تن در دلی تانی تن ذیل دو بیت یار اها اها اها اها

هی ترغنای من مکرر نی لا چو دار خوشش نباشد مکرر میخانه

رقصیدن سرو خالت گل بی صحبت هزار خوشش نباشد

مکرر در تنا در تنا تنا درنا تن تن در در تنه نا تر دلی تن مکرر

با یار شکر لب گل اندام مکرر بی بوس و کنار خوشش نباشد

مکرر تنا درنا در نا تنا تن تن در در تنه نا تر دلی تن هی تر د

لا در تنه نی تانه در درتنا دلی تا ترغنای من دره دیم و

در در تانی تا در در تنا تنه تن در دلی تانی تن مکرر دو بیت دوم

ست یار اها اها اها هی ترغنای من مکرر بی بوس و کنار خوشش

نباشد مکرر تر دلی تانه در در تنا تنه تن در دلی تانی تن

تر دلی تر دلی تانه در در تنا تنه تن در دلی تانی تن مکرر شعر باغ

کو باغ و گل و مل خوش است لیکن مکرر بی صحبت یار خوشش نباشد

مکرر در تنا در تنا در تنا در تنا تن تن در در تنه نا تر دلی

تن مکرر دو بیت دوم اها اها اها هی ترغنای من مکرر

بی صحبت یار خوشش نباشد مکرر کار با اصول خفیف لدیلا

انعدک در نغمه راست تره تل لل لها نی تن تنه تل لل

لها نی تن تانی تانی تانه در تا تره تل لل لها نی تن مکرر

مکرر افتد همه بر وی نقش همه خوبی مکرر ساده

لوحی بین که دایم دشمن جان منی مکرر تن تن درا تن تنا درد

تن لل لا نا دا رونی مکرر دیده دیده دیم دره دره دانا زد

تل لل لا لا دا رونی مکرر ساده لوحی بین که دایم دشمن جان منی

مکرر ذیل اهای هی هی اهای هی عنایی من هی هی اهای

اهای زیبای من مکرر ساده لوحی بین که دایم دشمن جان منی

مکرر نگاهی بهر مراد یار باید بود در اقلیم عشق مکرر تا نه نی تا نه نی

تتر دلی دلی تن لل لا نا دا رونی مکرر دیده دره دیده ره دیم

دیم دره دره دانا زد تل لل لا نا دا رونی مکرر دشمنم با خویش

میدانم که با من دشمنی مکرر نازکو ای جام جهان نما حالت ایلاری

مکرر این بهشت خط از جای لب فانی پروی دست نمیدهد

وصالت ها ... مکرر دست بر همه ... یاری

ای مکرر تا نه نی تا نه نی تتر دلی دلی تن لل لا نا دا رونی مکرر دیده

ره دیده ره دیم دیم دره دره دانا دره تل لل لا نا دا رونی مکرر اهای

ای هی اهای هی رعنای من هی هی اهای اهای زیبای من

مکرر کار هوای ایضاً اصفهان خفیف در نغمه ... عبدالقادر

تن تن در در تنن تا تره دلا در دلا دلا دره ... تره دلی تن

مکرر دا در تن تره نا دلی تا نا دلا ده در در تنه تا تره دلی تن

دا در دا در دا در تنه تا تره دلا در دلا تن تن تنه تا تره دلی دا در تن

تدره دلی تا نا دلا ده در در تنه تا تره دلی تن مکرر شعر صفحه اول

تن ای ... هوا موای باغست مکرر می نوش که باده در ایام غمت مکرر

... دوا در دارا در تنه ناتره ولی تن ترولی تره لی ترولی تره لی تن مکرر

... یمی نوشم که مله نه با غمت مکرر ذیل انی جی انی تنی جانم اها ها

... تنی عنبای من مکرر می نوش که باده در ایام غمت مکرر سرخانه ثانی

بلبل نشیمن همه خواهدش مکرر کین گلشن با جای زاغست مکرر

بتخانه داغم نهی کز آتش دل مکرر پیر تا پایم تا هم بود داغست مکرر

کمند زره وصل حاک مجنون تا دامن حشر در سراغست مکرر دا در

دا در دا در تنه ناتره ولی تن تن ترولی تره لی تره لی تره لی تره لی تن

مکرر ذیل ای ... تا ... جانم یا ها ها ... تی عنبای من مکرر

کمند زره وصل ... مجنون تا دامن حشر در سراغست مکرر

کار جام جم با المنة ل ... خفیف در ... از شیخ عبدعلی تا در تن

ناتیل لن در تنه در تنه در ... تنه ... نا در ذی مکرر تنه تنه فی تنه

ناتر دیو در تن ترویل لی نالا ... در تی مکرر ... جام

دار و مکرر سلطانی جم مدام وارد مکرر تن تن ... در تن ... دلدار

تن دا ور دا لی ... تنه فی تر دلی تن مکرر سلطانی جم مدام ... مکرر ذیل

ها هی ... ها ها ... ها هی عنبای من مکرر سلطانی

جم مدام وارد مکرر عمل شعر و تصنیف از کمترین غلامان امیر خان ...

نه روز دم ... غنچه ها ... دل چو پروانه بزم تو اگر جا بگردد مکرر شمع

جان نسوزی تا تیر تماشا ببینیم ... مکرر ... تیر ...

در تن تره ... تی جانم مکرر ... فی تنه ... تن تره لی

تنه نی تنه نی تنا تره تل لی جانم مکرر تنه نی تنه نی تن تنه نی تنه

شا تره تل لی ای یار شمع جان سوزی ما نیز تماشا میکرد مکرر

ویل لی نی تنا تره هی [illegible] اها اها هی یل لی وه من جانم مکرر اها اها

هی اها اها هی یل لی وه من جانم مکرر تنه نی تنه نی تره تنه نی تنه نی

تنه نی تنه تنه لی لی مکرر شمع جان سوزی ما شیر تماشا میکرد مکرر

میانخانه تا برادر دو هم بیمار از باغ رعونت تجدید مکرر تنا نی تنه نی

تن تنه نی تنه نی تنا تره تل لی جانم مکرر تنه نی تنه نی تن تنه نی

تنه نی تنا تره تل لی جانم تنه نی تنه نی تن تنه لی تنه تنا تره

تل لی مکرر سرو دلم که از قامت رعنا میکرد مکرر ذیل ای یار

اها هی اها هی اها اها هی یل لی وه من جانم مکرر اها اها هی هی اها

هی یار یل لی وه من جانم مکرر کار خونین [illegible]

خفیف [illegible] از جمله عبد القادر مراغی [illegible]

فارسی تر دل لا [illegible] تن در تنا تنه [illegible] تنه نی تا دیم

دیم اها اها جانم [illegible] در تن [illegible] تنه نی تا تره دل لی

در تنه [illegible] لی تن دوست تل لی مکرر ای دیم [illegible]

نا یم [illegible] مکرر [illegible] چون [illegible] تو جانم

مکرر تنه تنه [illegible] در تا یار تره [illegible] تنه نی تا تره

در تنا تره تل لل [illegible] هی هی دلاره دلاره در در تن [illegible] دیم

دلاره دلاره در در تن مکرر جانم دلیر دیم [illegible] تنا تره تل لل [illegible] مکرر

ذیل ای یار اها اها هی [illegible] هی مکرر اها هی اها هی هی جانم [illegible] تن

جانم والله دیکم دور [illegible] یار ای یار اها اها

هی [illegible] جانم اها [illegible] شاه من [illegible] اهای اهای

هی [illegible]

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فی عاشر
شهر ربیع الاولی سنه خامس ثلاثماء از هجرت
نبوی ۳۰۳ در دار السلطنه اصفهان در حالت
دماغ سوختگی بجهة نور چشم مکرم میرزا موسی خان
تحریر و سوده گردید اگر چنانچه سهوی یا غلطی داشته
باشد امید از مطالعه کنندگان چنان است
خورده نگیرند حرره [illegible] میرزا [illegible]

